هذا هو
الکتاب المستطاب المسمّی
بدلیل المنهاج

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بحدّ وقیاس خداوندی را سزاست که آفریننده زمین وآسمان وجن وانسانست
که نعمتهای بی پایان برای آدمیان انشاء فرموده است وظاهر انسان را فی
احسن التّقویم زینت داده است وباطنش را بعقل وعلم وحکمت وفکر وتدبیر
وپیغمبران پاکدامن قرار داده وبمعجز وبرهان ممتازشان فرموده که درمیان بنی
آدم دلیل راه شوند وعهد پروردکار را یاد آورند ودر طریق مستقیم توحید
وتقوی رهبر شده علم وحکمت آموزند وبنی نوع انسان را با ترغیب وترهیب
وانذار وتبشیر اصلاح فرمایند ودرود بی پایان بر سیّد المرسلین وخاتم النّبیین و
اوصیائه المعصومین باد مادامت السّموات والارضین **امّا بعد**
بنده فقیر الی الله اقل الحاج (**حسینقلی جدید الاسلام**)
وقتیکه کتاب منهاج الطّالبین را در ردّ بابیّه وبهائیّه بلکه هر باطل وملحد
نوشته طبع نمودم دیدم چون تا امروز در اسلام باین عنوان کتاب نوشته
نشده است ومردم طالب هدایت از این کتاب خبر ندارند لاجل ذلک
لازم بود که در جریده اعلان شود اسم کتاب ومحلّ فروش آن در بلدان دور
ونزدیک که هرکس بقدر همّت خویش از آن تالیف شریف فوری اقتباس
کرده در منهاج سلامت سالک شوند وما توفیقی الّا بالله وبعد ملاحظه
شد که اعلان این کتاب در جریده کافی نخواهد شد چون در این عصر آن قدر

فهرست منهاج الطّالبین

کتابهای لاطائل در شرق طبع شده است که باعث اشمئزاز طبایع سلیمه شده است لاجل ذلک اراده نمودم که مثل رساله چند اوراق نوشته شود و این نامه را **دلیل المنهاج** تسمیه نمودم و درین رساله پنج مطلب نوشته خواهد شد **اوّل** فهرست کتاب منهاج الطّالبین تا اهل ذوق از روی رغبت طلب کنند از هر جا که محلّ فروش معیّن شده است **دوّم** ذکر اسماء علماء عظام که بر آن کتاب تقریض نوشته و بنشر آن اشاره فرموده اند **سیّم** قصّهٔ نامه نگار که چگونه مسلمان شدم و چون سیر مذاهب ادیان نمودم الی حال مختصراً **چهارم** ردّ اراجیف یک بابی متخلّص بنعیم که خطاباً بعلماء چند ورقه احتجاج واهیه نوشته و شواهد زور آورده و آیات از قرآن بغیر وجه ما نزل دلیل آورده است عتوّاً علی الله **پنجم** تکذیب اخباریکه از جراید فرنگ و کتب سیّاحین فرنگ جعلاً نقل کرده اند والسّلام

دربیان فهرست کتاب منهاج الطّالبین

این فهرست بدون ذکر عدد صفحات نوشته میشود و این ارقامیکه گذاشته شده است عدد عناوین است

۱) یک مقاله مثل اعلان فیه مطالب فی تنبیهات

۲ـ مقدّمه فصل عربی از ترجمهٔ فرائد بقوله تعالی لو تقوّل علینا آیه و جواب آن فیه البراهین القاطعه

۳ـ فصل ثانی ترجمهٔ عربی از فرائد در حروف مقطّعه و ردّ اکاذیب و ابطال آن سحر

۴ـ افتتاح منهاج عربی بعنوان خطبه و فیه خطبتین للامام علیه السّلام

۵ـ مقدّمهٔ فارسی فیه شواهد و لطایف و عذر العلماء فی ردّ الباب

۶ـ فصل فی تعیین زمان ظهور الانبیاء اصحاب الشّرائع

۷ـ فصل ثانی فی صفة المرسلین و سیرتهم و حسبهم

در فهرست منهاج الطّالبین که در جزو دوّم طبع شده عدد صفحات مرقوم است

بیان فہرست کتاب

۸ـ فصل ثالث فی دعوة المرسلین فیه موازین الحقّ منها کلّ نبیّ یظهر دعوته واحکامه علنا ومنها فی جهاد الانبیآء واحکام ذلک خلاف البابیه ومنها دعوة المرسلین علی طریق الموعظة فیه شواهد منها فی بیان احوال تابعین الانبیاء والبابیه خلاف ذلک

۹ـ ختام الفصول الثّلاثه فیه تنبیهات فارسیه

۱۰ـ ذکر اقسام بیانات علی محمّد باب هو مقدّمه

۱۱ـ فصل من بیان علی محمّد باب وہی مضحکات

۱۲ـ ملاحظات وشواہد ولطایف وامثال مقنعه

۱۳ـ فصل مطوّل من بیان علی محمد باب وهی مهملات فی النجوم والطّوالع وظهور محمّد وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السّلام بزعمهم

۱۴ـ احوال منجّمان کذّاب ورمّالان راهزن

۱۵ـ مقصود اصلی از علم ریاضی واقسام آن

۱۶ـ کیمیا گری علی محمّد باب از بیان وبیان کذب آن

۱۷ـ ملاحظات ومناظرات درباب کیمیا گری موهوم

۱۸ـ عرفان بانی باب در معانی حروف وابجد ونقطه وبسمله وقول باب که هر بابی یک پیغمبر میباشد وفیه ترّهات شتّی

۱۹ـ بیان بعض احادیث کذب وتنبیهات ائمّه علیهم السّلام بآن

۲۰ـ فصل از مهملات علی محمّد باب در عدد حروف وبیان کذب آن بهتان وحقیقت حال حروف مقطّعه در قرآن وبرهان ذلک وعلل نزول آیات قرآن

۲۱ـ اختلاف مسلمین در متشابهات قرآن وذکر نقطهٔ باء بسمله وبیان آن مبهم

۲۲ـ شواهد از شرح قصیده سیّد کاظم رشتی وبیان آن موهوم

۲۳ - مغالطهٔ ضلال که قرآن باطن باطن دارد و وجوه این معانی
۲۴ - تاویلات ضالهٔ باب آیات قرآن مجید را در کتاب احسن القصص کتاب باب
۲۵ - ادلّه قطعیّه که مثل قرآن آوردن محال است
۲۶ - بیان مقصود علی محمّد باب که اوّل یک آیه از قرآن مجید مینویسد
و بعد حروف مقطعه گذاشته بوزن قرآن سخن میگوید و هی مضحکات
۲۷ - سوره های چند مطوّل از قرآن باب و بیان قصد باب در این باب
۲۸ - مقالهٔ جناب شیخ احمد بغدادی در ذمّ کتاب علی محمّد باب
۲۹ - مقالهٔ حضرت الفاضل الفقیه شیخنا الشیخ شکر المدرس البغدادی
فی تمزیق بیانات الباب
۳۰ - سوره کهف از قرآن و قصّهٔ اصحاب کهف فیه شواهد و عبر
۳۱ - ذکر اقوال صوفیهای خارج از ادیان انبیاء و شطحات آنها
۳۲ - چگونگی تحقیقات نامه نگار مذهب بابیّه را
۳۳ - کفریات ملّای رومی از دیوان شمس و شطحات باب و بها
و فصول مطوّل در ادّعای ربوبیّت
۳۴ - بافنده گی نامه نگار مثل بیان باب فیه لطایف و شواهد و
ابیات مهملهٔ خیر من بیان باب
۳۵ - بافنده گی مطوّل علی محمّد باب در بیان و احسن القصص
۳۶ - ذکر عقاید مذاهب مختلفه از دبستان و اصول عقاید مزدکیان قریب بعقاید بابیها
۳۷ - اقوال مذاهب ضالّه و عقاید ضارّه و ذکر اقوال باب
مطابق مذاهب مختلفه و حشر و حساب بابیها
۳۸ - ذکر طریق انبیاء غیر طریق صوفیها و بابیها است
۳۹ - ذکر طایفهٔ وحدیّه دهریّه که همه یک منهج سالکند

بیان فهرست کتاب

۴۰ — قصّهٔ مبلّغ بابی در ملک انگریز و حکم اطبّاء بر آن

۴۱ — ذکر بعض کذبهای بابیها و دزدی در نقل اخبار

۴۲ — تنبیهات و مطالب چند

۴۳ — اقسام تمویه زندقه و مرید و مراد ایشان و قول ایشان دو جنبه بودن انبیاء

۴۴ — احوال قرة العین و بعض اشعار او در حقّ باب

۴۵ — کلام در وجوه تأویلات آیات سماوی و اثبات وجود ملک و جبرئیل جسم معیّن در خارج شواهد از کتب سماوی خصوص از انجیل

۴۶ — بیان سیرت انبیاء خلاف صوفیّه و باب و بهاء فیه موازین الصّدق

۴۷ — ادّعای ربوبیّت باب در فصول مفصّل از بیان صریحاً

۴۸ — چگونگی بدست آوردن نامه نگار کتب و الواح باب و بها را

۴۹ — ذکر الواح میرزا حسینعلی بها با ملاحظات

۵۰ — فصل از بیان باب و ردّ رجم الشّیطان

۵۱ — مقالهٔ مختصر حضرة الفاضل میرزا ابراهیم السّلماسی تعجّباً باین مهملات باب

۵۲ — ذکر ادّعای معجز باب انّه فی قلیل السّاعات یقول کلام کثیر

۵۳ — آیات فارسی میرزا حسینعلی بهی رسالهٔ مستقلّه اوّل آیه هایش ای پسر تراب ای پسر رماد و امثال ذلک

۵۴ — مقالهٔ مخصوص در ردّ این اباطیل با شواهد

۵۵ — بیان فرق بابیها فیه مطالب و تنبیهات

۵۶ — کتاب احکام و فرائض بابیها که کتاب اقدس گویند از موضوعات میرزا حسینعلی

۵۷ — سؤال و جواب و فتاوی بها و تفصیل نماز ایشان

۵۸ — یک لوح مرثیه قول بها برای یک زن بابی

۵۹ — احوالات میرزا حسینعلی و اخذ طریق عرفان او در کردستان

۶۰- روش عبد البهاء و بعض مکاتیب آن لمرداء فیه مطالب

۶۱- تفصیل مکتوب از امریکا و مجلس بابیهای زن و مرد

۶۲- مکتوب از بیروت لمرداء بغداد و امر بزیارت قبر میرزا موسی پسر میرزا هادی جواهری

۶۳- نقل از ایقان میرزا حسینعلی دو فصل مطوّل

۶۴- ذکر اسامی علماء که گرویده باب شده اند بزعم بابیها از ایقان با کثیری از کفریّات و موهومات ایقان

۶۵- جواب کتاب درر البهیه در یک مسئله و بیان ضلالت مؤلّف درر

۶۶- ردّ اباطیل فرائد میرزا ابو الفضل جرفادقانی

۶۷- تأویل معاجز انجیل من باب معارضه و تنبیهات بجهل بابیها

۶۸- ردّ اباطیل فرائد و نصرانی در انتقادات نظم و بلاغت قرآن

۶۹- ردّ اباطیل رجم الشّیطان ایضاً

۷۰- احکام جهاد باب از بیان احسن القصص

۷۱- ابتداء امر باب و سؤآل و جواب آن در مجلس ولیعهد با علماء تبریز

۷۲- کذبهای بابیها که صاحب الزّمان شریعت تازه خواهد آورد

۷۳- در بعض مغالطات فرائد و جواب آن

۷۴- مقاله آخر خلاصه این مطالب

۷۵- تفصیل اسامی اشهر و روزهای هفته بابیها و تواریخ ولادت و ادّعای هجرت و وفات باب و بها

۷۶- خاتمه در بیان اباطیل عبد البهاء و رد کتاب مدن و رساله سیاست عبّاس افندی

۷۷- سؤآلات چند از عباس افندی که سیاست و حکومت چیست

وفقه وقانون چیست و بیان اقسام فقه مختصراً

۷۸ ـ ردّ قول عبد البهاء در تجدید علوم و مدارس سؤال و جواب در این باب با او

۷۹ ـ ذکر فوائد مدارس و محاجات عقلی و مشاهدات و جدانی در ان باب بیان شده است فیه عبرة لمن اعتبر

۸۰ ـ تعجب از احوال حکومت اسلام و بعنوان خطبه بعربی ذکر شده است فیه اظهار الحقایق

۸۱ ـ مناجات نامه نگار وفیه مقاصد الشّکوی الی الله وحقایق احوال المؤلّفین الکتب والله المستعان من فتن الزّمان

۸۲ ـ ذکر الواح میرزا یحیی صبح ازل که بهائیها دجالش نامند

۸۳ ـ اخطار بهر که ردّ این کتاب بخواهد بنویسد بشروط مذکور در ان باب

مراعات لازم است در خود کتاب فهرست مرتّب نوشته شده است و بسیار مطالب است در آن که در اینجا نام نبردم مطالعه کننده ها خواهند دید و اصل کتاب قریب بچهارده هزار بیت میشود مقدار پنجهزار بیت از کلمات و الواح وکتب ورسائل بابیها است و بنظر حقیر از خبایای اسرار آنها چیزی نمانده است که در ان منهاج ذکر نکرده باشم چون مقدار ده جلد از بیانات علی محمد و مقدار پانزده کتاب و رسائل از میرزا حسینعلی و دو نسخه از صبح ازل و چهار از رسائل عباس افندی و درر و فرائد میرزا ابو الفضل جرفادقانی و رجم الشّیطان که معلوم نیست از کدام شیطان است و مقدار هزار ورقه از الواح میرزا حسینعلی و عبّاس افندی و مکاتیب و مراسلات مرداء از بلدان متفرقه بیکدیگر مطالعه و قرائت نموده ام و سه مجلد از بیانات علی محمّد با بعض نسخ تبلیغ نامه ها مثل تبلیغنامه بمفتی بغداد و شاه ایران و غیرها در نزد حقیر موجود است و سه نسخه از آیات رسائل میرزا حسینعلی عربی و فارسی با کتاب

احکامش و مقدار پانصد لوح و مکتوب از میرزا حسینعلی در نزد نگارنده موجود است
و از مکاتیب عباس افندی و مردا که در بیروت و فرنگستان و ایران میباشند
مقدار بیست لوح و مکتوب نزد حقیر حاضر است با دو نسخه از کلمات لاطائل
میرزا یحیی و مقدار هشت نسخه متفرقه از کتب بهمه در بغداد و کاظمین و کربلا و
نجف اشرف در نزد اشخاص مخصوص موجود است و غرض از ذکر اینها عادت
این قوم انکار و بی شرمی است از آنرو نوشتم که بدانند این چیزها را دیده و حاضر
است هر کس از روی بیحیائی بگوید نیست کتابش را بدستش بدهم والسلام
علی من اتبع الهدی و این کتاب منهاج بعضی عربی و بعضی فارسی نوشته
شده است بیک اسلوب تازه که کسی بآن سبقت نگرفته است اعوجاج
هر ملت را صاف نموده و راه راست را آشکار ساخته و اطراف آن را
بآیات و احادیث صحیح محکم نموده و بامثال و براهین عقلی در آن منهاج
چراغها روشن نموده مصداق بقوله تعالی قد تبین الرشد من الغی
و هزار نسخه طبع شده است در بمبئی و بوشهر و شیراز و کرمان و اصفهان و
طهران و خراسان و رشت و تبریز و همدان و بغداد و نجف اشرف فروخته
خواهد شد در هند هر نسخه ۱/۸ روپیه و در خارج معادل چهار روپیه قیمت قرار
داده شده است طالبان حقایق بهره ور خواهند گردید انشاء الله تعالی
مطلب دوم ذکر اسماء علماء اعظام که بر آن کتاب تقریض نوشته
و بنشر آن اشاره فرموده اند بترتیب هر که اول نوشته است با مختصر القاب
در اینجا ذکر میشود اول قمة العلماء و سناد الفضلاء من اوتی الحکمة و فصل
الخطاب مولانا الالمعی الشیخ شکر البغدادی دام علاه دوم المؤید الدین
القویم الجاری فی جمیع خصاله علی الصراط المستقیم العالم العلامة المیرزا
ابراهیم السلماسی دام علاه سوم قدوة المحققین و نخبة المجتهدین آقای

اسامی علمای اعلام سلمهم الله تعالی

حاجی شیخ محمد حسین حایری خلف الصدق حجۃ الاسلام والمسلمین الشیخ زین العابدین مازندرانی طاب ثراه چهارم من هو فی العلوم فرید العصر و یتیمۃ الدهر العلم الزاهر حضرة السید محمد باقر بحر العلوم الطباطبائی دام عزه پنجم العالم العلامۃ المحدث والمحقق الفهامۃ الحبر الربانی المجلسی الثانی الحاج میرزا حسین النوری انار الله مرقده ششم المحقق الثانی الشیخ ملا کاظم الخراسانی متعنا الله بعلومه هفتم فتاح ابواب مسائل المغلقۃ وهتاک حجب المطالب المرتقۃ الشیخ فتح الله الشهیر بشریعۃ الاصفهانی هشتم المتفرد بالتعبیر والتحریر والمؤسس فی کل فن بلا نظیر الشیخ ملا هادی الطهرانی النجفی الغروی سلمه الله نهم السید الجلیل المهذب النبیل السید محمد الطباطبائی بحر العلوم دام مجده مادامت الشمس والنجوم دهم جناب مستطاب ملاذ الانام آقای حاجی شیخ فضل الله نوری دام علاه یازدهم مهذب المعقول ومحرر المنقول علم الاعلام ومحکم الاحکام حجۃ الاسلام السید عبد الله الرشتی الکیلانی الحسینی من الله له الحسنی

احوالات مؤلف

مطلب سوم حکایت مؤلف از ابتداء مشرف شدنم بدین حنیف اسلام وتحقیقات ادیان وفرق وسوانح عمرم درضمن یک حکایت غریبی بانشانی خطیبانی در آخر تذکرة الذاکرین نوشته ام وحالا در این رساله مختصرا ذکر میشود اصلا این بنده از اهل قرای ترکستان بودم پدرم صاحب اراضی وعقار ومواشی است وسه برادر بودیم برادر بزرگ کرابت معاون پدر بود وبرادر اوسط در شیروان وقوبا درس خوانده ودر بادکوبه سکن اختیار نموده در آنجاهم مشغول بتجارت وهم در مجمع پرتستانها معلم وواعظ بود وبنده برادر کوچک ایشان بودم وزبان ما ارمنی وترکی داغستانی است چون در آن صفحات نصاری مخالطه تام با اسلام دارند پدرم بنده را در ده سالکی بشیروان آورده شاکرد علاقه بند گذارد یکسال شاکردی خانه ودکان کرده

بعد از آن استادم پریشان شده بادکوبه هجرت کرد و بنده هم بمنزلهٔ فرزند او با او هجرت
نمودم استادم از صنعت دست کشیده در کارخانهٔ نفت مدیر شد چون اولاد
ذکور نداشت مرا مثل فرزند دوست میداشت گفت فرزند میخواهی ترا در نزد
استادی دیگر گذارم تا صنعت را تکمیل کنی و هم در خانه ما باشی یا آنکه ترا در مکتب
گذاشته درس بخوانی که صاحب قلم شوی بهتر از آن صنعت است بنده درس
خواندن را اختیار کردم مرا در دبستان ارامنه گذارده دو سال در آنجا ارمنی و
روسی خواندم تا که مقدار ضرورت خواندن کتب و مکاتیب و نوشتن خط وسط
آموختم بعد از دو سال مرا بکاتبی در کارخانهٔ نفت بیک معاش یسیر
مستخدم نمود سه ماه در آنجا مشغول شدم شرکای کارخانه باهم نزاع کرده کارخانه را
تعطیل نمودند همان روز گفتند حاجی باله کرم ذوالحجی کاتب لازم دارد خودم رفته
او را ملاقات نموده در همان ساعت سؤال و جواب شده و معاش و وظیفه
مقرر شد بعد از ایجاب و قبول عرض کردم من با تو دو سه شرط دارم بمراعات
این شروط قبول خدمت خواهم کرد گفت چیست گفتم اوّل روز یکشنبه
و اعیاد آزاد باشم دوم هر سر سال که بر تو معلوم شود که با درستکاری و دلسوزی
از روی علم کار کردم یک دست لباس با هوت بمن بعنوان خلعت عطا
کنی که به هر کس معلوم شود که من در نزد تو درست کار بودم که مستحق خلعت شدم
سیّم در این کارخانه مقدار سی یا چهل نفر عمله جات است از روس و مسلمان
لابد بر من قادح و مادح و حاسد و حامد خواهد شد اگر کسی از من بشما شکایت کرد
و یا خیانت و زلّه نقل نمود آنرا در دل پنهان مدار زود بمن صاف و ساده
بگو آن قول از دو حال بیرون نیست یا اصل دارد یا بهتان است اگر اصل دارد بمن
یقین میشود که خیانت پوشیده نمی ماند و تو خبردار میشوی و من بسوا الوقت
از صمیم قلب توبه نموده در راه راست مستقیم میشوم و آن توفیق است

برای انسان باآنکه آن قول را بمن افترا بسته اند و تهمت زده اند چون کار تازه
است برای تو مبرهن میکنند که من از آن قبیح بری میباشم و دامنم از لوث
خیانت پاک است آنوقت قلب تو بمن صاف شده و سعی من بنظر
عالی جلوه میکند و مزید شوق میشود در خدمت این کلام بسیار موثر افتاد
اظهاراً باین مسرت چیزی بر مواجبم افزود همان ساعت اطاق مخصوص
معین فرمود نقل مکان نمودم مشغول کار شدم بعد از چند روز برادران زن
حاجی بالا کریم آقا مهدی و حاجی معصوم جعفراوف الشهیر بقره جعفراوغلی
در کارخانه شریک شدند کار وسعت یافت در یک سال سه کار کارخانه
بمن محول شد مدیری و کاتبی و تصفیه خدمتهای حقیر بسیار شایان افتاد هر سر
ماه مقداری بر معاشم افزودند با احترامات شایسته جزاهم الله خیرا چون
کارخانه های نفت جمله در بیرون شهر است و غالب عمله جات مسلما نند
وارباب های بنده هم اسلام بودند بنده را در ولائم و شادی دعوت میکردند
یک سینی مخصوص در جلو من گذاشته از برای آنکه پاک و ناپاکی سرایت
نکند در آن اوقات غالب با مسلمانها مناظره و مباحثه میکردم کاهی از
روی نقل و کاهی از روی عقل تا قریب بدو سال چون سجیه ام آنست که در
هر امری سریع التسلیم نمیباشم مطلب را تا چند دفعه زیر و بالا و پشت و رو نکنم
قبول نمیکنم والو قائل آن هر که باشد و ثانی از روز رشدم هر مسئلهٔ دینی خصوص
عقاید اصولی بمن عارض شود تا بحقیقت آن نرسم و حل عقده نشود و شبهه از
قلبم زائل نکردد و اطمینان حاصل نشود دست نمیکشم تا امروز سجیه حقیر است که اگر
یک احدیث یا خبر در اصول دین مخالف بنظر آید مطرح مذاکره نموده بهر عالمی
که برسم و از هر که نور حکمت مشاهده کنم با وگفتگو نموده و رای خود را ظاهر
ساخته بدون کنایه و استعاره تا صاف شود ولو یک سال طول بکشد غالب

علمای بغداد و کاظمین و کربلا و نجف باین تقریر حقیر شاهد اند والله خیر الشاهدین الحاصل
وقتی رایم قرار گرفت که تحقیق عقیده خود کنم و خالق و صانع خود را بشناسم بقدر
وسع بشر و باندازه که انسان مکلف است تنبیهات مسلمانان مرا بیدار کرده
گویا در سن چهارده سالگی از ظلمت سرب بیرون آمده انوار سموات و انواع
مخلوقات زمین را مشاهده نموده مصداق قوله تعالی عن حکایة ابراهیم علیه السلام
قلت انی سقیم اوراق انجیل را با دقت ملاحظه نموده دیدم حقیقت حال عیسی ع
هیچ نگفته است من خدایم یا خالق شما یا حقیقت پسر خدا یا شریک خدا
بلکه خود را بنده مخلص مطیع و فرمانبر پروردگار خود دانسته مثل فرزند صالح فرمانبر
پدر مهربان و بآن مثلها زده و تقریرها کرده که بهمه کس روشن شود گفته است
شما فرزند مطیع پدر خود باشید که در آسمان است نه فرزند شیطان که از درگاه
خدا رانده و دشمن شما است و آنحضرت نماز خوانده و خدا را مثل پدر مهربان
و شفیق مناجات کرده است و همان نماز را بامت خود آموخته که در نماز
بگوئید ای پدر ما که در آسمان میباشی مشیت تو در زمین باشد چنانکه در آسمان است
روزی روز ما بده و ما را بفتنه امتحان میاور آمین از این تقریر معلوم شود
که در لسان بنی اسرائیل و اصطلاحات توریة و انجیل هر که بخدا ایمان آورد
و باوامر الهی که بلسان انبیاء وحی فرستاده شده عمل کند و از منهیات دوری
جوید او فرزند خدا خوانده میشود چنانکه ملک در بشارت مریم در انجیل لوقا گوید
تو پسری خواهی زائید که فرزند خدا خوانده خواهد شد یعنی آن صفت عبودیت
کامل و مؤید من عند الله و معصوم خواهد بود توضیح این مطلب در کتاب منهاج
الطالبین ذکر شده الحاصل وقت احوال و عقاید ارامنه و نصاری حالیه
ملاحظه کردم دیدم خلاف منطوق انجیل و تعلیمات این باره سپارند عیسی ع را
محض خدا و واجب الوجود دانسته اند و کاهی متحد و کاهی شریک کاسے

مثلّث حیرتم زیاد شد تاریخ کلیسیا که تألیف یکی از فضلای سرپانیان است ترجمهٔ آن را
مطالعه نموده معلوم شد که قرناً بعد قرن نصاری مجلسها کرده اصول عقاید را
کم کم تغییر داده تا امروز بالکلیه تقلیب نموده فی الحقیقه بت پرستی شده بنام
خدا پرستی و آنگاه در مناظرات و مباحثات با مسلمانان دیدم توحید
محمّدیین مثل نور ساطع است و راه سلامت روح انسان مثل روز روشن و
نجات و حیات اسلامیان مثل قرص آفتاب محقّق آنوقت خودم را چنین
فرض کردم که در سر کوه بسیار بلند ایستاده بیست و چهار ساعت شب و
روز عوالم علوی و سفلی و اطراف و جوانب آسمان و زمین را مشاهده میکردم
بزرگی و ارتفاع آسمان و نور شمس و قمر و سیر کواکب و کثرت نجوم و وسعت
زمین و احاطهٔ ابحر و جریان انهر و اصناف حیوانات پرنده و رونده و دبیب
و حشرات جمله با احسن التّرتیب خلق شده مشاعری که بشر و اشتر داده بمورچه
و جرجیس داده شده است که طالب رزق و گریزان از آفات است برای
هر صنفی قوّتی قرار داده شده از نباتات و حبوبات و اثمار و اشجار که انسان
نه که صد سال عمر دارد بلکه اگر چند هزار سال عمر داشته باشد در تحقیق حقایق
این اشیاء و ماهیّات موجودات فکر کند در لجّهٔ قدرت پروردگار غرق خواهد
شد آنوقت احوال انسان را نظر کنی که فی احسن التّقویم خلق شده و بعقل و
نطق ممتاز شده و بعلم و حکمت و کیاست موصوف بر جملهٔ اصناف
مخلوقات روی زمین حکمران است در نعمتهای مالانهایه متنعّم بعض ایشان با
خضوع و خشوع شاکر بر موجد این نعمت ها و بعضی غافل و مغرور کافر نعمت و
بعضی با یکدیگر در جنگ و جدال گاهی رنجور و گاهی تندرست و گاهی گرسنه
و گاهی سیر و گاهی مست و گاهی هوشیار و گاهی در خواب و گاهی بیدار
زندگانی میکنند الی اجل معلوم آنوقت نظر کردم بمشرق و مغرب و یمین و

بسیار و زمین و آسمان بدیدم گویا باراده کسی حیّ قیّوم قادر علیم حکیم این عوالم میگردد
بحدیکه نه خورشید در جریانش سکته دارد و نه نجوم سقوط و نه در آسمانها فتور و نه
دریاها غور و نه در زمینها انشقاق و انفصال و نه در حیوانات قدرت زندگی
ابدی و نه در نباتات نضارت دائمی جمله در دست تقدیر و تدبیر دیگریست
آنوقت بقوله تعالی انظر الی السّمآء کیف رفعت و الی الارض کیف
سطحت بآسمانها نظر کرده که بعظمت آنها را اندازه نمیتوان کرد و نجوم را نتوانم
شمرد و ندانم در آنها و در شمس و قمر چلیست و از چیست و از طبقات افلاک
خبر نیست ما فوقها و اطراف سموآت و ارضین و ما وراها و طبقات ارض
و ما تحتها و کیفیّات جریان هوا و ارياح و انتقال نفوس و ارواح و مبدأ
میاه و عناصر و اشباح زادنی تحیّراً قلت خالق هذه الاشیاء اجلّ و
اعظم ان یکون محصوراً فی هیکل الانسان و مصحوباً بعذرات و
قذرات و محوطاً بدم و لحم و مستنداً علی العظام و الاعصاب ملفوفاً
بجلد ارق من ثوب خلق زائل الذی لا یحمل خدشه و لا یمنع الشّوله
و لا یدفع الخشب و الحدید و هو مضطر للاکل و الشّرب و مبتلیاً
بالامراض و الاسقام و الهموم و المحن و المقهور بالموت و الفناء
سوآء کان موسی او فرعون عزیراً او نمرود مسیح او شدّاد علی او محمّد
علی محمّد باب او العجل السّامری او ایشان البابیه و اشباههم سبحان
الله عمّا یصفون تعالی الله عمّا یقولون علوّاً کبیراً بآیه شریفه قرآن مجید
تمسک جسته متأسیاً بابراهیم تلوت انّی وجّهت وجهی للّذی فطر
السّموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین از جمیع ادیان و مذاهب
اسلام را اختیار کردم بصاحب خود گفتم حال مرا ارشاد کن بیک عالم حاذق
که شروط اسلام را بمن تعلیم دهد دو ساعت از شب گذشته کلاه و کرکی ترکی پوشیده

با ارباب شهر رفتیم در بیرون قلعهٔ بادکوبه نزد التقی الزکی ملا هادی قدس الله سره
در آن شب بعد از چند سؤال و جواب کلمهٔ شهادتین را گفته داخل حصن حصین
توحید شده گفت کدام اسم را دوست داری که نامیده شوی گفتم حسینقلی
و همان شب عزم نمودم که از آنجا هجرت کنم بعتبات عالیات ساعت
هشت از شب از آنجا مراجعت بکارخانه نمودم رفیق حقیر بسیار مسرور
شد که زیاده از آن متصور نیست بعد از آن شبها تبدیل لباس نموده میرفتم
نزد ملا هادی آداب دین را یاد میگرفتم و شبهای ایام محرم با تبدیل لباس بعض
مساجد تعزیه میرفتم با بعض اخصاء که از احوال حقیر خبر داشتند قریب یکسال
در بادکوبه خُفیةً مسلمان بودم و بعد حالهٔ تقیه از اقربا و خوف از حکومت
وصعبی عمل بتکالیف شرعی با طهارت بر من تنگ شده عازم سفر شدم در
خود بادکوبه دو دست لباس مسلمانی ساخته در صندوق گذاشته باشم
لنگران در جهاز سوار شده در استارا پیاده شدم فوراً دلاک حاضر کرده سر و زلفم را
تراشیده و لباس اسلامی پوشیده و بعض آثار نصرانیت با کلاه انداختم
بدریا آمدم باردبیل در کاروانسرای شیخ الاسلام که جای تجار بادکوبه است
منزل کردم و کسی از قصهٔ من خبر نداشت مگر بعض اخصاء که برای آنها از بادکوبه
نوشته بودند و بدست بوسی حاجی میرزا محسن آقا مجتهد مشرف شدم بسیار مسرور
شد و با احترام سرافراز فرمود و بعد از بادکوبه کاغذ داشتم برای مشهدی هاشم
سقط فروش باو داده خوشحال شده انتقال مرا از کاروانسرا بخانهٔ خود آورده
در آنجا ختنه شدم بعد از التیام جراحت خواستم مشغول کسب شوم چون زوار
غدقن بود بعد از سفر اول شاه شهید و تجار بادکوبه و شیروان که در اردبیل خشکبار
خرید میکنند و بار میدهند بمکاریهای اهل دهات و آنها در خانه های خود دو ماه
و سه ماه معطل میکنند بنده با یک حق سعی بسیر بسوق آن بارها بدهات روانه

کردند قریب بسه ماه از ده بده سیر کرده بارها راروانه کردم تا کار خلاص شد بشهر
مراجعت کردم چون بنده در زی تجار بودم غالب اهل بلد مرا بابا دکوبه میدانست
روزی یک دلال بمن باکتی بزرگ داد دیدم خطّ برادرم مقرد یحیست از بادکوبه
پی من آمده سواحل خزر را گشته نیافته آمده باردبیل گویا خبر ضعیف یافته که من در
اردبیل میباشم پنهان شدم خلاصه مضمون خطّ این بود که چرا از ما فرار نمودی
وترا فریب دادند مسلمان شده اگر از برای مال و پول است اوّلاً تو محتاج نیستی
و دوم هر چه خواهی از تو مضایقه نیست و هر کار که تو پسندی ترا بر آن کار
بدارم و اگر عاشق دختر یا زنی شده شما دختر هر شخص بزرگ یا کوچک خواسته باشی
عهد میکنم که برای تو بگیرم و لو دختر مسلمان باشد الی آخره جواب کاغذ را
بزبان ترکی و بحروف ارمنی نوشتم خلاصه آن من از کفر فرار کردم و در این بلد
پنهان نیستم بلکه در دهات مشغول کار بودم امروز کاغذ شما بمن رسید مضامین
آن معلوم شد از بابت مال پول نوشته بودید عرض میشود از طفولیت پدرم مرا
بشاگردی گذاشته خدمت کرده نان خورده ام تا صاحب لسان و قلم شده
کاسبی کرده ام و حال هم تنم درست هر جا باشم کسب کرده زندگی میکنم و امّا
پسند کار هر کاری که باشد کسب حلال باشد انسان بآن مشغول بشود مسبّب
الاسباب خدای خالق زمین و آسمان است و امّا عاشق بزنی ظنّ برده تُف
بر آن انسان کامل که اسیر زن ناقص شود بنده مسلمان نشدم مگر بعد از فحص و تحقیق
فراراً من الشّرک و طلب النّجاة و الحیوة الابدی و السّلام کاغذ را پاکت نموده
بیک دلّال داده که بدهد باو در کاروانسرای تجّار ارامنه ارامنه جمع شده میانشان
ولوله افتاد در روز سیّم با صادق بیک ارمنی رفتیم با او ملاقات کنیم وقتی که داخل کاروانسرا
شدیم دیدم برادرم در میان باغچه قدم میزند ما را دیده رنگش تغییر کرد رو بما آمد سلام
کرد بزبان ارمنی من بزبان ترکی گفتم چه میخواهی گفت که مگر مرا نمیشناسی و زبان ما را

نمیدانی که بزبان اجنبی بمن سخن میکوئی من از روی مداهنه گفتم تو مکر دیوانه چه زبانی
حرف میزنی دست صادق بک را گرفته گفتم برویم این دیوانه است دامن مرا
گرفته بزبان ارمنی بلند فریاد زد که این برادر من است هر چه در ان حجرات ارمنی
و مسلمان بود بزرک و کوچک ریختند بمیان کاروانسرا چون تا آنروز شنیده
بودند لکن نمیشناختند که تازه مسلمان با آن اوصاف کیست از درهای کاروانسرا
اسلام و نصاری فوج فوج آمده کاروانسرا پر شد دامنم در دست برادر و یک
دستم بدست صادق بک ایستاده کلمات چندی بترکی ردّ و بدل شد قریب
به نیمساعت تا آخر یکی از تجّار ارامنه بصادق بک گفت تشریف بیاورید
بحجره تا این ازدحام متفرّق شود صادق بک رفت داخل حجره بنده بر در حجره
نشستم از روی احتیاط و مقدار بیست نفر از تجّار ارامنه داخل حجره نشستند بقیّه
مردم بعضی متفرّق و بعضی در بیرون ایستادند برادر هر چه الحاح میکرد که بزبان
ارمنی تکلّم کنم نکردم هر چه بزبان ارمنی میکفت من بترکی جواب میدادم شکفت
غریبی بود آخر گفت این عقده ایست در دل من چرا بزبان اصلی خود سخن
نمیکوئی مکر از مسلمانان ترسی داری بزبان ترکی گفتم نه از مسلمانان و نه از
نصاری ترس ندارم نه کسی بمن فلسی داده است و نه از من کسی طلبی دارد لکن
شما و بنده هر دو زبان ترکی را خوب میدانیم هر مطلبی داری بکو و جواب بشنو
والسّلام گفت برای چه مسلمان شدهٔ گفتم با مسلمانها مباحثه و مناظره کردم
دیدم حق با ایشان است تسلیم حق شده مسلمان شده ام گفت تو بچّه میباشی
نهایت پانزده سال عمر داری و از علم غیر از خواندن و نوشتن چیزی نداری و نه
احاطهٔ بعلوم و نه بصیرت در دقایق دین ترا بمناظره چه کار گفتم آنها که
بمن گفتگو کرده اند جمله از روی ادلّهٔ عقل و فطری انسان مباحثه کرده اند که هر
انسان در تحقیق اصول دین مکلّف است گفت اگر حال با تو گفتگو کنم و برای تو

مبرهن سازم که اشتباه کرده و بخطا رفته آیا بدین اول بر میگردی گفتم ای والله
من باکسی عداوت و قرابت ندارم قصد و جهد من فرار از شرک و نجات از
عذاب آخرت است در هر سو که باشد راه راست را اختیار کنم خواه رو
بشرق باشد یا رو بغرب از این کلام برادر مشعوف شد و مردمان و نصاری
و اسلام در داخل و خارج حجره نشسته و ایستاده بسخنان ما ها گوش میدادند برادر
گفت حال بگو شبههٔ تو در دین ما چیست گفتم من با تو مباحثه نمیکنم مگر در جای
مخصوص با شروط چند گفت شروط چیست گفتم اوّل آنکه در یک جای مخصوص
بنشینیم در میان صحبت من و شما نه ارمنی آید و نه مسلمان دوّم این مباحثه
تا ده روز طول بکشد نه زیاد و نه کم که در مسائل مهمهٔ انسان فکر و غور کند که خطا
نرفته باشد سیّم اگر برای تو روشن کردم که اسلام حقّ و توحید محمّدی نجات
است مسلمان شوی چنانکه شرط کردی اگر حق با تو باشد ارمنی شوم گفت
معلوم است احکام شروط بطرفین جاریست چهارم این ده روز مباحثه
جمله از روی انجیل باشد از تاریخ و اخبار خارج و داخل سخن نگوئیم چون اوّل ادلّه خدا
شناسی ما ها باید از روی عقل باشد که خدا هر انسان را با او ممتاز ساخته و مکلّف
فرموده دوّم کتاب انجیل مختصر ساده مثل تاریخ بزبان و لغت خودتان نوشته
شده که من و تو همیشه خوانده بوجوه مضامین آن مستحضریم و عقول قادسه در شبهات
حاکم گفت قبول است گفتم شرط پنجم در هر ورقه انجیل اگر کلمات و عبارات
خلاف توحید یافتیم که بموجب عقل فطری انسان کفر است یا شرک یا دروغ نسبت
بخدا و رسول بسته اند مؤلفین آن نسخ یا کلمات تحریف شده از روی خطا یا عمداً
بعد از آنکه برایشان مبرهن نمایم و بر تو واضح شود آن ورقه را از انجیل پاره کن
گفت برای چه هر چه بمن معلوم شود تصدیق میکنم گفتم لابدّ است اجرای شرط
خامس گفت فایدهٔ این برای تو چیست گفتم وقتی که بر تو مبرهن شد که انجیل

تحریف یا زیاد و نقصان شده و از کلمات حضرت مسیح ساقط شده است و افزوده
و در آن اوراق کفر و شرک است و ادلّهٔ من واضح و راه من سالم است کار تو
از دو حال خارج نخواهد بود اگر مسلمان شدی دیگر این کتاب بکار تو نمی آید
خواه پاره یا صحیح یکی است شق دوّم اگر در مقام مناظره تصدیق کنی و بعد
از ده روز از دین باین شدن برای تو گران باشد و تو مرد بزرگ و مشهور میباشی
از شناعت هم جنس و هم شأن هراسان شوی در راه کج یا شبهه بمانی و من
بتو تسلّط ندارم آنوقت ده روز عمر در مباحثه با شما حدر رفته باشد و نه در میان من
و شما کسی بوده که این مجادله بالّتی هی احسن را مشاهده نموده ممیّز و شاهد باشد
پس اگر چند ورقه از آن نامه پاره کرده باشی آن مشهور خواهد شد که من با برادر
بزرگ و عالم محاجه و محاکمه کرده و بطلان آنرا ثابت نموده تا که بدست
خود کتاب خود را پاره کرده است و بعد از آن از روی نخوت مسلمان
نشده آنوقت اهل عالم قرناً بعد از قرن بتو نفرین و بمن آفرین خواهند
گفت آن فخر برای من بس است والسّلام وقتی که کلام باینجا رسید تجّار
ارامنه جمله بروی برادرم فریاد زدند که تو چه کار داری باینکه مسلمان شده است
و با آن محاجه و محاکمه میکنی زیاده از هزار سال است این منازعه را کسی
صاف نکرده است شما میخواهید دعوای مذهبی دو ملّت بزرگ را فصل
کنید آنوقت روی بمن کرده جمله بیک زبان گفتند شما خودت رشید و
مکلّف میباشی اگر ترا در مجلس حکومت و قونسل حاضر کنند بگو من بعقل و رشد
خود اسلام پسندیده مسلمان شدم والسّلام کسی با تو کاری ندارد برادر
متغیر الحال خاموش ابداً تکلم نکرد این مجلس قریب بچهار ساعت طول کشید
با صادق بیک برخواسته رفتیم بمنزل مردم متفرق شدند این حکایت را
بحاجی میرزا محسن آقا گفتند ما را خواسته استنطاق نموده این قدرت و جرأت را

عجب العجائب دیده بمن خلعتی اکرام فرموده یک دکانی از املاک خود بمن مجاناً
داد که در آن دکان کاسبی کنم برادر آن چند روزی که در اردبیل بود دیگر دو دفعه با
چند ارمنی بمنزل من آمدند که گفتگوی مباحثه بلکه محض دید و بازدید و بعد من گفتم از
این بیشتر مزاحم مشو خانه مردم هر وقت تو بمن کار داشته باشی خبر کن من نزد تو
حاضر میشوم بعد از چند روز آدمی از خواجه تور تاجرباشی آمد که ارباب شما در حجره
خود میخواهد ملاقات کند با یک رفیقی رفتیم بحجرهٔ تاجرباشی دیدم چند نفر از نجبای
بزرگ ارامنه با برادرم در آنجا است تاجرباشی گفت برادرت این کاغذ را
نوشته مطالعه کن تو چه میگوئی کاغذ را دادند بمن دیدم از زبان من نوشته است
من اراکیل پسر آرتون باختیار خود از دین ارمنی بیرون شده و از ارث پدر
دست کشیدم و هیچ تعلّقی دیگر ندارم نه در حیوة پدر و نه بعد از ممات الی آخر بنده
بی گفتگو کاغذ را امضا و مهر کرده دادم بدست تاجرباشی جماعت گفتند
ما بر شما گواه باشیم گفتم بلی جمله برداشته سجل نمودند بعد به برادرم گفتم این سند را از
برای چه گرفتی گفت ظن کردم که ترک وطن و ترکه پدر بتو دشوار آید تو هیچ نگفته
امضا کردی بعد از امضا برای چه سؤال میکنی گفتم اوّل امضا کردم که شیطان
بمن طمع نکند بعد تاجرباشی از برادرم سؤال کرد با تبسّم که شما چند برادر بودید گفت
سه برادر گفت حال چند برادر میباشید برادرم ساکت شد جواب نداد من گفتم حال
دو برادرند و من بی برادر آن وقت اشک در چشم برادرم جمع شد بحال انکسار بحدی
که مرا منقلب کرد از اطاق بیرون شدم چونکه ایمان فصل کننده است میان
برادر و برادر و پدر و فرزند بعد در اردبیل چند روز ماند وقتی خواست روانه شود
با دو نفر رفقا بمشایعت آن رفتم دیدم جمله کشیشها تا بیرون شهر او را مشایعت
کرده اند وقتی خواستم وداع کنم دستم را گرفته بمن گفت بتو یک وصیّتی دارم
حال که مسلمان شده قرآن و کتب عربی را بخوان تا با بصیرت باشی آن وقت

تو دانی با خدای خود و یک انگشتری نو بانگشتم کرد او را وداع کرده دیدم در انگشتر
نوشته است مارا فراموش مکن بعد از چند روز دکانی که بی کرایه بمن داده بودند در
آن دکّان لبساط بقّالی انداخته مشغول کسب شدم و یک دو جزوی گرفته
در نزدیک بازار مکتب خانهٔ بود در مسجد روزی نیمساعت شروع بخواندن اب
کردم در نزد معلم تا مقدار بیست روز حروف را شناخته و زیر و زبر را تشخیص
داده مقدار دو سورهٔ کوچک هجی کرده یاد گرفتم بعد از روی همان قواعد در دکّان
مشغول کسب و خواندن قرآن مداومت میکردم باستعانت همسایگان تا که وقتی
مشرف شدم بکربلا قرآن و زیارت نامه میخواندم و در اردبیل قریب یک سال
بودم یک شب از محلّهٔ ارامنه میگذشتم چند ارمنی قصد جان من نموده بمن هجوم کردند
هیاهوی بلند شد فرار کردند از آنروز با خود عهد کردم که هر وقت شب و روز
سه چیز با خود داشته باشم اوّل کاغذ و قلم دوّم سلاح و لو چاقو باشد سیّم زر و لو
نیم دینار باشد الحاصل تا که از دهات شیروان دستهٔ زوّار آمد و قلب من کنده
شد دکّان را برچیده یک اسبی بچهار ده تومان خریده و اسباب سفر را مهیّا
ساخته با یکی از زوّار هم خرج شده آمدیم بکربلا برای زیارت عرفه و دو سال
قبل استاد بنده کربلائی مهدی آقا بکربلا مشرف شده بود و در کاظمین ع
طالب افندی شیروانی الاصل مشهور بحکیم اسلامبولی بود با آن ملاقات
کرده آشنا شده بود و طالب افندی یک اسباب جوهر نفط کشی از اختراع
خود ساخته بود درست نشده مهجور مانده بود آقا مهدی گفته بود در کارخانه ما
یک کسی داریم که در این کار مهارت تمام دارد و خودش تازه مسلمان شده
شوقش بر این است که بیاید در عتبات عالیات ساکن شود و لو آن بمنزلهٔ
دست و چشم ما است لیکن اگر لابد آمدنی باشد نزد شما روانه میکنیم که ناظم
این کار شما باشد آن است که کاغذ نوشته بمن داد بمضمون اینکه فلان عازم شده

دوستی سرکار بابا او وفا کن و کار کارخانه را باو مفوّض کن که او در این کار حکیم است
ما آن کاغذ را در کربلا بطالب افندی داده قدوم بنده را مبارک شمرده در خانهٔ
او منزل کردیم بعد از چند روز روانه نجف شدیم و در نجف اشرف آقا سید حسین
کوه کمری قدّس الله سرّه افلیج بود طالب افندی بمعالجهٔ او مشغول شد
قریب چهار ماه در نجف ماندیم بعد احوال آقا به شده بکاظمین مراجعت
کردیم در آن روز قرآن مجید و زیارت نامه را خوب میخواندم و قلیلی از
کتابهای فارسی و هر چند روزی برای دوستان خود در اردبیل و بادکوبه
کاغذ مینوشتم چون خودم خط و قلم مسلمانی نداشتم و باین و آن ملتمس میشدم
که برای من بنویسند و دیدم در هر سوآلی الابد ذلّ میباشد عزم را جزم
نمودم که خط نویسی را یاد بگیرم قلم و قلمدان و مقداری کاغذ گرفته در منزل
خود نشسته برروی خطوط و نوشتجات نگاه کرده بروش آن مشق میکردم
شب و روز قریب به بیست روز آنوقت مکتوبی محتوی بر مطالب چند
نوشته دادم باهل سواد بعد از تأمّل و تدبّر مطالب را برای بنده خواندند
چند دفعه چنین کرده تا مطمئنّ شدم که نوشتهٔ من خوانده میشود آنوقت در
یک هفته مقدار بیست و پنج مکتوب مفصّل نوشتم بدوستان خود در اردبیل
و بادکوبه و نجف اشرف و یک مکتوبی هم ببرادرم نوشتم نصف فارسی و نصف
بحروف ارمنی بزبان ترکی باین مضمون که بوصیّت شما عمل کرده قرآن مجید را
خواندم و خواندن کتب و نوشتن خطّ اسلام را یاد گرفتم و این خطّ من است
و تا حال هر چه تحقیق کرده ام مزید یقین و محکمی اساس ایمان من شده است
والسّلام علی من اتبع الهدی بعد از شش یا هفت ماه در کاظمین بشراکت
طالب افندی یک کارخانهٔ نفط مختصری ساخته که روزی هشت تنگه
نفط صاف میکرد و در بازار دکّان نفط فروشی باز نموده یک سال کار کردیم

در این ضمن از بغداد بعضی یهود و عرب و عجم آمده دستگاه مارا نگاه کرده و آن آهنگر و نجاری که این اسبابها را ساخته بودند بمهندسی حقیر لوازم کار را با آنها سفارش کرده و در مدت دو سال در بغداد هشت کارخانه نفط کوچک دایر شد هرچه نفط سیاه از اطراف به بغداد وارد میشد آنها گرفته کار میکردند تا که کارخانهٔ ما بیکار شده شراکت را فسخ نمودیم همان دکان نفط فروشی را برای خود سبب ساخته در کاظمین ماندیم و فکرم اوج گرفت که چرخ شمع ریزی ساخته و چربی پیه را گرفته بلکه شمع کافوری سازیم مدتی در آن کار کردم در کارخانه زحمت بسیار کشیده و از سرمایه ام با آن صرف کرده بیک درجه رسید ولی شمع کافور نشد و کارم ضعیف شد ولی در این مدت بعلم و کمال و توحیدم افزوده شد چونکه از روزیکه آمدم بکاظمین ع بخانوادهٔ سلماسی ها اتصال تام پیدا کردم جناب مستطاب میرزا باقر سلماسی قدس الله سره یکی از علماء حکماء مبرزین بود که از اساطین زمان محسوب بود و برادرش میرزا اسماعیل سلماسی نور الله مرقده که حقیقت نمونهٔ تاریخ حضرت سلمان فارسی بود از هر نوع کتب عتیق و جدید در خانه آنها یافت میشود و پدرشان میرزا زین العابدین سلماسی اعلا الله مقامه مشهور صاحب علوم و فنون شتی بوده و زبان عربی را خوب میدانسته است از نوشتجات آنجناب چند جزء دیدم توریة را ترجمه نموده و در سه لغت نوشته است اصلش یک سطر عبری بخط سیاه و یک سطر در زیر ترجمه بعربی قرمز و یک سطر بزیر فارسی برنگ بنفش الحاصل در این مدت که در عربستان میباشم از برکت خانوادهٔ ایشان بهر کتاب و اخبار که محتاج شدم از کتابخانهٔ آنها مطالعه نمودم و از تعلیمات آنها استمداد یافتم تا امروز از جناب مستطاب حضرت شریعت مدار مولانا میرزا ابراهیم سلماسی خلف صدق صالح میرزا اسماعیل سلماسی قدس الله سره منفصل نیستم و آنها بنده را از روی الفت و مهربانی یکی از اهل خانه خود شمارند

جزاهم الله خیراً الحاصل طالب افندی حکیم بغداد رفته ساکن شده و کار من هم که ضعیف
شده بود و از دارو ندارم کسی خبر نداشت وقتی افندی مطلع شد بنده را به بغداد
طلبیده و علاقهٔ دکان را از کاظمین ع بریده ببغداد آمدم باز بنای کارخانهٔ نفط
گذاشت با شراکت یاسین بغدادی الشهیر بشهربانلی بمثالثه شریک شده دو
سال کار کردیم کارم رونق گرفت کم کم حصهٔ آنها را خریده قریب ده سال در باب
شرقی بغداد نفط تصفیه نموده در بازار در دکان خود فروخته زندگی کردم در این
بین باز اهل کار زیاد شد در بغداد و در سر معدنهای نفط و چون معادن نفط در
ملک عثمانی اطراف بغداد بسیار است معلوم نیست در عالم اینقدر معادن
باشد از مندلیج و طوس خرماتو و کل و قوریه و صلاحیه و کیاره و موصل و حمام
علی و جاهای دیگر ایضا بسیار است و در همهٔ این جاها نفط تصفیه میشود همه از
کار من یاد گرفته اثر من است ولی جمله ناتمام چونکه آن دو اجزاء دارد یکی تیزاب
قلیاب و یکی جوهر کبریت بزبان روسی کسلاته گویند بعد از تقطیر در ماشین مخصوص
مثل حوض در داخلش پروانه اول بکسلاته سفید میکنند و بعد در حوض دیگر با تیزاب
بوی را برده صاف میشود چون در بغداد از این اجزاء قلیل یافت میشود اول
که دست تنها بودیم از آن اجزاء ولو گران خریده تصفیه مینمودم وقتی که اهل کار
زیاد شد و بی تصفیه نفطهای زرد و سرخ بقیمت نازل بسیار از اطراف آورده
میفروختند کار ما سکته خورد هر چه با تجار بغداد الحاح کردم که شرکتی تاسیس
کنند ولو چهار پنج هزار لیره باشد از دولت امتیاز بگیرید ولو ده سال باشد قلیاب
در اینجا بسیار است از فرنگستان جوهر کبریت ارزان بیاورید و اسباب حمل و
نقل نفط سیاه را آسان کنید و برای ایشان مبرهن کرده و حساب نشان دادم
که نفط سفید مثل مال بادکوبه در بغداد حقهٔ استنبولی سی پاره تمام میشود احدی اعتنا
نکرد گفتند دولت بده ساله اجاره نمیدهد زیاده از دو سال جایز نمیشمارد تعجب

وحیرتم زیاد شده بحکومت چند دفعه عرض حال و راپورت دادم در لوازم و بلدیه‌ها
مجلسها کردند و با من سؤال و جواب نمودند و از من نمونه‌ها خواسته با آنها نمونه نشان
داده و یک دفعه در شیشه‌ها آورده در خود بلدیه اجزاء زده نفط زرد بودار را سفید
و صاف نموده بدستشان دادم باز بعضی از اجزاء ناقص اعتراض کردند وموژل
فرنگی که حقیقت دشمن اسلام باید شمرد صحه نگذاشته و آنهائی که راغب بودند
گفتند پنج شش هزار لیره از کجا صرف شود هدایت پاشا مشیر مرحوم با غیرت
و حمیت بسیار تایید نمود ولی باقی امراء و والی ضد آن شده گفتگوها جمله هدر
رفت امروز که انگلیسها هزارها لیره صرف کرده و خواهند کرد و اسباب محیر العقول
از بغداد مرور داده بقصر میبرند آن کسانیکه تقریرات ما را شنیدند گویا آنروز
خواب بودند امروز تعبیرش را مشاهده میکنند الحاصل ما بعد از آنکه از تجار و حکومت
مأیوس شدیم با میرزا هاشم بلورفروش مرحوم صفهانی بیک سرمایهٔ مختصر شریک شده
سال سیصد و پنج رفتیم از بمبئی لوازم نفط و اجزاء بیاوریم و در بمبئی قریب
یک ماه ماندم و غالب بتخانهای هنود با تبدیل و تدبیر سیر میکردم و عروسی
و نکاح و تشییع جنازهٔ عجیب آنها را مشاهده کردم و وعظ خانهٔ مسیحیان و
مساجد اسلامیان را سیاحت کردم و مختصر تحقیق عقاید مردهای آقاخانیها
ولی از نوشتجات آنها بدست نیامد الحاصل خرید نموده ببغداد مراجعت
نمودیم و کارخانه را از باب شرقی تحویل داده بباب الوسطانی در ان بیرون شهر
ابنیه ساخته و اسباب و ادوات کارخانه را وسعت داده کار کردیم بمقدار
دو سال پاکیزه محصول بردیم و بعد از ان راه باطوم باز شد نفط بادکوبه
منتصل القدر آمد که در بغداد غالبا و قاتا از نفط سیاه ارزانتر بفروش
رفت آنوقت کار ما قریب بلغو شد میرزا هاشم مرحوم سرمایهٔ خودش را گرفته
من تنها ماندم جمله سرمایه ام اسباب و ادوات و ابنیه بیفایده شد بعد از

یک سال ناچار شده اسبابها را فروختم آهن را با آهنگرها و چوب و تخته را
به نجّارها در صد و بیست آنچه در آن کارخانه گذاشته بودم بدست آمد
آن جزئی سرمایه را در کاروان سرا حجره مختصری گرفته مشغول شدم
بخرید و فروش نفط فرنگ تا امروز در آن کار مشغول هستم در اینمدّت
قریب سی سال در بغداد و کاظمین چندین دفعه ترقّی و تنزّل کردم
بحدّی که مدّتها قبا بی پیراهن پوشیدم و خرج خانه ام را بیک
روش قرار داده و بنفس خویش بحدّ غایت تنگی در خارج روا
داشته قناعت نمودم و از احوال این ترقی و تنزل
کسی بمن مطّلع نشده کما هو حقه حتّی عیال خودم
و اگر کسی مطلع بود من خبر نداشتم چون که از
روزی که آمدم بعربستان چند سالی
که در کاظمین بودم لباس ترکی
و گاهی کلاه و گاهی جزیه
عربی در سر
میپوشیدم
وقتی که آمدم بغداد قبا و عبا و عمّامه عربی بزی یکی از نجّار وسط ملبوس شده
تا امروز که همین هیئت ملاحظه میفرمائید

مؤلف منهاج وصاحب لسان
الصدق حاج حسینقلی جدید
الاسلام

الکامل الالمعی میرزا ابراهیم
المراغی ترجمان دوم کارپرداز
بغداد

و مبغض ترین اشیاء نزد حقیر بیکاری و بطالی است و مشغول بلغو و لهب شدن
از آنروز تا بحال تمام اوقات بیداریم بعد از ادای فرائض یا مشغول کار و کسبم یا
بمطالعه کتب عربی باشد یا فارسی و یا ترکی یا مباحثه و مجادله بالتی هی احسن یا
در فکر و تصور مخلوقات خداوندی و گاهی مشغول بنگاشتن آنچه از کتب
یافته یا در ذهن تصور شده الا در بعض اوقات که بدوست و آشنا وارد
شوم یا بمن وارد شوند که صحبت کردن با آنها عاری از لغو و عبث از حسن
اخلاق است و بیست و شش سال است که متأهل شده قریب دوازده
اولاد ذکور و اناث از من شده جمله یک ساله و دو ساله و سه ساله فوت
شده اند حال پسری شش ساله و دختری دو ساله در حیات دارم نسئل الله
ان یکونا خلفین صالحین و زبان عیالم عربی است و غالب خرید و
فروشم با عرب و حساب دفترم عربی است از آنرو در اینمدت عربی را خوب یاد
گرفته ام لکن نه لسان کتابت کتب بلکه زبان بازاری و فطری اهل بلد و نوشتجات
شده هم جمله نتیجه ایست که انسان در معاملات خویش با یکدیگر گفتگو مینماید چون
در این مدت از کسب منفک نشده و نحو و لغت و اصطلاحات علوم را
در نزد معلم مخصوص فرا نگرفته ام مگر آنکه گاه گاهی از سؤال و جواب با علماء و
مراوده در مجالس ایشان و مطالعه کتب نحو و لغت و اخبار عربی و فارسی
و تاریخ و سیر همین قدر بلغات و اصطلاحات آشنا گردیده ام و بذهن وقاد که عطای
الهی است اگر یک صفحه کتابت عربی و فارسی لغت غریب و کلمه مغلقی باشد
مضامینش بکمترین روشن میگردد و اگر کلمه مبهم مشکلی واقع شود علمای عرب و
اهل لسان در بغداد و عتبات بسیارند از فیض آنها حل مسئله میشود و بهمین
روش در این مدت مطالعه و سیر کرده ام و کتابها و رسائل بعربی و فارسی در
فنون شتی نگاشته ام ولی افسوس که خطم روشن و خوانا نیست همانطوریکه از ابتدا

از سر خود یاد گرفته ام بهمانطور مانده است که همین قدر مطالب نوشته میشود
و هر که برسم خطوط حقیر آشنا است صحیح میخواند و در اینمدّت که در شهر بغداد
بوده ام و هر ساله یکنوبت بعتبات عالیات مشرف میشوم بمجالس غالب
بزرگ و کوچک سنّی و شیعه حاکم یا رعیّت رفت و آمد نموده صحبت نموده ام
با یهود و نصاری و فرق اسلام و ملل و صوفی و درویش و قلندر مجاور و مسافر
بومی و غریب مباحثه و مجادله و مناظره و محاکمه ها نموده ام بانواع حجج عقلی و نقلی
و لطایف و امثال و حکایات که هر گاه آنها یکان یکان نوشته میشد انوار
سهیلی ثانوی میگردید بل هو احسن و بعضی آنها را در تألیفات خود در طی عناوین
ذکر شده خصوص در منهاج الطّالبین چون عقیدهٔ کمترین بموجب امر شارع
مقدّس در دین مداهنه جایز نمیدانم و امر بمعروف و نهی از منکر را فرض
شمارم آن است که در هر مجلس که باشم اهل آن مجلس خواه عالم باشد خواه تاجر
باشد یا غیر منکری بشنوم یا مشاهده نمایم یا بلسان صریح یا مثال و حکایات
ردّ نمایم اگر ممکن نشود رویم ترش کنم بحدّیکه بحاضرین معلوم شود که از او
متأذّی شده ام و خلاف آن منکر سخن خواهم گفت ولو در خارج مجلس باشد
و اگر این احوال هم مأثّر نیامد از مجلس بیرون شوم این صفت را با حقیر
هر کس ده روز مصاحبت کرده است در بغداد و کاظمین ع و عتبات مشاهده
نموده اند فلیسئل من کان فی قلبه ریب و صاحب این سجیه غالب
اوقاتش تلخ میگذرد و مردم از او بسیار میرنجند نمیماند در دوستی او الّا اتقیا
بمصداق قول علی ع الحقّ ما ترک لی من صدیق و خصوصا در این بلد کثرة
الفرق و آراء و مذاهب و قلّة الوعظ و الحکمة و تدریس و حسن الاخلاق
خصوص در میان شیعه در بغداد مگر ملاذ الانام این بلد جناب مستطاب
شیخ شکر بغدادی سلّمه الله که مدرّس و مؤدب قریب سی نفر طلبه از تاجر

زادکان بغداد است جزاه الله خیر الجزاء واما منابر بغداد خالی است از واعظ
شفیق حکیم منحصر است بروضه خوانان که از دروغ وراست بافته عاری از
نور حکمت همین قدر مسلسل سخن گویند واشعار بخوانند با آواز خوش که مرغوب
عوام این بلد است از این احوال بسیار متألم شده گاه گاهی بعضی روضه خوانها را در خفیه
وآشکار تنبیه ونصیحت نموده ام مفید نیامد ناچار تقرباً الی الله رساله نگاشته ام
بعربی مسمّی بتذکرة الذاکرین قریب بچهار هزار بیت مرتب بیک مقدمه ودوازده
مطلب ویک حکایت متحیّر العقول دران قواعد وعظ وواعظ وحق منبر و
تکلیف صاحب منبر بیان شده مطلب اوّل در توحید واخلاص واختلاف
ملل دران دویم در معرفت انبیاء واوصیاء وعلماء لازم التقلید سیم صفت
واعظ وطریق وعظ وچگونگی وعظ چهارم میزان وبیان بغض وحب علی ع و
اهل بیت ع تا که بمصداق قوله ع هلاک نشوند یا علی فیک مثل من عیسی ابن
مریم حبه النصاری حتی کفروا به وابغضه الیهود حتی کفروا به فویل
للکافرین پنجم مثل مخصوص در توحید خلق وملل ومطلوب خداوند ششم در منع
سؤال وگدائی وقلندری وبیکاری وبیعاری ودر ترغیب صنایع ومکاسب
هفتم در منع سادات از سؤال خمس باشد یا غیر خمس وبیان تکلیف سید و
عامی سائل ومسئول هشتم وعظ بسلاطین وامراء وحکام وقت وبیان تکلیف
عالم وواعظ باحکام ووظیفه راعی ورعیت نهم در منع سبّ ولعن مذهب و
دین یا رؤسای اوّلین وآخرین وبیان طریق ثواب تولّا وتبراء از دوست
ودشمن دهم در منع عوام وتصرّف در آیات قرآن مجید وبغیر محل شاهد
آوردن خصوص جماعت بابیه جهلاء بی شرم وبیان عظمت قرآن مجید وانسان
بچه حد برسد در علم که بتواند قرآن را تفسیر وتأویل کند واستعارات ومجازات را
بداند وناسخ ومنسوخ را بسنجد وبانوار علوم ومعارف بسعادت دنیوی واخروی

فائض شود و در گرداب متشابهات غرق و هلاک نشود یازدهم طریق روضه
خوانی و ذکر مصائب و محن انبیا و اهل بیت محمد صلعم دوازدهم ذکر وجوه اخبار و
احادیث که فریضهٔ واعظ و روضه خوان است بیان کند بوفق محکمات
الکتاب و سیرة الرسل و الاوصیاء برای این دوازده مطلب و در هر مطلبی
مثلی آورده ام بدیع المثال که با امثال انجیل همسری کند شنیدن کی بود مانند دیدن
و در آخر حکایت نامه نگاریک اسلوب غریبی که جمله کنایه و استعاره است در
آن حکایت تاریخ جغرافی ملل و ادیان و اخلاق و اوصاف فرق و ملل بیان
شده است باوجز الکلام و ابلغ البیان والله هو المؤید المستعان و بعضی
از علمای کربلا و نجف سلمه الله بر آن تمجید فرموده اند و جمیع روضه خوانهای بغداد
و کاظمین ع و کربلا و نجف اشرف مطالعه نموده اند بعضی از ایشان بر مؤلف ساخط
و بعضی از ایشان راضی و حاسد تقریضها نوشته اند و چون بغداد مجمع غربا و اجانب
است و غالب بی تربیت و متوحش سجیه ناشایسته دارند بعضی با یکدیگر را
بیداعی فحش مذهب و دین و طعن و تکفیر گویند بدون علم و بصیرت این احوال
ایشان را مشوش میکند از آن رو برای راه نمائی ابنای جنس خود را لازم دانسته
کتابی نوشته ام مسمی باخبار البخاری یک مقدمه محیر العقول و دوازده تمییز
حکیمانه و بعده میزان عقلی موزون و بعده باخبار و آیات شبهات مذهبی را
محاکمه شده است و ثلث آخر آن کتاب بعنوان مقدمه رد ادعاهای بابیها
و تشخیص انبیاء صادق از کاذب و اوصیاء منصوص از مزور و بیان تمییز
بین الوحی و وهم و بین المعجز و السحر در سه فصل موازن صدق و براهین عقل نوشته
شده است و بعد از آن ادعای بابیها و بعض کلمات فارسی و عربی ایشان
و این ثلث آخر مذکور تماما در منهاج نقل شده است چنانچه در فهرست نگارش
یافت فصلی در تعیین زمان ظهورات و فصلی در صفت المرسلین و فصلی فی دعوة

۲/

المرسلین مطالعه کنندهای منهاج خواهند دید و باقی این نوشتجات را با آن قیاس
کنند والله یهدی الی الرشد و السداد در سنهٔ ۱۳۰۷ عزم نمودم بزیارت مشهد مقدس
مشرف شوم واحوال سیاسیون اسلام مختل و حکومتشان بی‌امنحل دیده رساله نگاشته‌ام
مسمی بتذکرة المدبرین بفارسی محتوی بیک مقدمه و پنجاه و سه تذکار و دوازده
مطلب و خاتمه عبارت آن قریب چهار هزار بیت بنظر حقیر میرسد که راه صلاح
و فلاحی باشد که در آن ذکر نشده من حیث ترتیب الوزراء و نصب امراء و انتخاب
ولاة و نظم امور کشور و لشکر و حصول ثروت و قدرت و حفظ رعیت و دوام
و استقلال جمهور سلطنت و حفظ وطن و دین و حوزهٔ اسلام و در سنهٔ ۱۳۰۸
مشرف شدم بمشهد مقدس شاه شهید در سفر فرنگستان بود در آمدن و رفتن بمشهد
مقدس در طهران چهل روز ماندم بعضی از علمای کاظمین و نجف و سامره مسافرت
بنده را بعلمای طهران نوشته بودند در کاروانسرا منزل نموده ولی غالب
اوقات شب و روز در خدمت علما در طهران و شمیرانات بودیم مثل آقا
سید علی دربندی سلمه الله و آقای امام جمعه سلمه الله و شیخ فضل الله سلمه الله
و غیرهم بتوسط این اشخاص جمیع اماکن شهر طهران را سیر کردم و جمیع محاکم و دوایر
حکومت را مشاهده نمودم و وضع حکومت و سیاست و لشکر را خوب
دقت نموده بعض نقصاناتی که در رساله درج نشده بود در حواشی نوشته‌ام
یک نسخهٔ آن با مین الملک مرحوم برادر ارجمند صدر اعظم دادم بتوسط میرزا
فضل الله خان و یک نسخه وکیل خفیه نویس ظل السلطان گرفت که روانه
نماید باصفهان الحاصل مشرف شدم بمشهد مقدس سی روز در آن ارض اقدس
ماندم یک نسخه برکن الدوله هدیه نمودم ولی با خودش ملاقات میسر نشد و
یک مقدار وجه کویا حواله کرد از صراف گرفتم و با علمای ارض اقدس امثال
جناب آقا شیخ اسماعیل ترشیزی و آقا سید میرزا حبیب الله و غیره خوب

مأنوس شدم و غالب باغات و قصور اطراف شهر را سیر نمودم بعد مراجعت
کرده در هیجدهم صفر سنه ۱۳۰۹ وارد بغداد شدم از آنروز تا بحال از آثار آن رساله
در وضع سیاست ایران نمایان نشد الا گویا بعضی سجایای حسنه ظل السلطان
در صفهان و این رساله را غالب علما و امرا و کارپردازهای ایران در بغداد
مطالعه فرمودند بعضی گفتند گوش کو بعضی گفتند که میشنود بعضی ها کجا شما کجا و بعضی
تأسف خورده از همه این اقاویل فایده مشاهده نشد ناچار شده بر آن یک
مقدمه مثل خطبه نوشته فرستادم باداره حبل المتین که در جریده مقدس فصل فصل
درج شود بلکه امرای اسلام روی زمین متذکر شوند از نمره بیست و هفتم سال پنجم
الی نمره سیم سال دهم متصل یا یک در میان در جریده مقدس حبل المتین
درج شده است بدون مقدمه و نام و امضا همین قدر در فهرست گوید مقاله
یکی از فضلای نامدار قابل توجه اهل حل و عقد رجال سیاسیون ایران بعد یک
یا دو فصل از کتاب مقدار دو یا سه صفحه در هر نسخه جریده نقل نموده است و در
عالم نشر شده هر که خواهد ملاحظه فرماید در یکی از نمره ها قانون مسافرت حج و زیارات
و تکلیف دولت در حفظ مال و جان ایشان از آن کتاب در نامه مقدس نقل
کرده بود که خوانندگان جریده دیده اند و قرین همان قانون در نسخه هشتم سال
دهم حبل المتین نوشته انگلیس قانون قرار داده بجهة حجاج هند بدون عمل بدان
قانون ممنوع است هر که نور عقل دارد میداند تقریر حقیر با تدبیر وزرای عالم
انگلیس موافق است یا از نامه مقدس اقتباس کرده متذکر شده اند یا حسرة
علی الاخوان مثل من و ابناء وطن ایران و همسایگان مثل کسی میماند که مدتی
در سفر سردی و گرمی روزگار را چشیده و شدت و رخا را تجربه کرده و نفع و ضرر
دانسته و دوست و دشمن را شناخته مراجعت کرد بوطن عزیز وقتی قریب شهر
رسید دید گوسفندان اهل شهر در اطراف پراکنده شده بی راعی و مرغان رو

بصحرا نهاده وبرجهای حصار شهر ریخته وثروت اخوان بیصاحب و گرگان
خونخوار گوسفندان را میدرند وروباه حیله کار مرغان را میربایند ودزدان
عیار ثروت وطن را میبرند هراسان شده بتعجیل تمام داخل شهر شد رفت
ببالای بام خانهٔ دوست خود دید اهل خانه بعضی درخواب وبعضی مست
وبعضی غافل وبعضی درجنگ وجدال خانه کی واطفال بعضی مریض وبعضی
گرسنه وعریان ازروی شفقت ونصیحت فریاد زد که ای دوستان بیدار
وهوشیار شوید ازجنگ خانه بیزار متفق شده اموال وثروت خودتان را
جمع نموده حفظ کنید که گرگان گوسفندان را میبرند وروباهان مرغان را ودزدان
ثروت را یکی گفت من ازخواب سیر نشده ام دیگری گفت کار با خداست
آن دیگری گفت ساعت عیش را غنیمت شمرد دیگری گفت فردا باید مرد
دیگری گفت ترکهٔ تو برای من بس است همسایه بیدار سخنان نصیحت آمیز
مسافر را شنیده وغفلت اهل خانه را مشاهده نموده پند گرفته متعظ شده
فرزندان وخدم خود را با خود برده بیرون شهر گوسفندان خود را جمع نموده و
بشبانان امین سپرده ومرغان را درحصار گذاشته وثروت را درخزاین و
تلمبه ها راسد نموده وخود مراقب حال ومال وخدم وفرزندان مسرور نشسته
بالهام مثل هر که گوش شنوا دارد بشنود ولیس للانسان الا ما سعی ان
احسنتم احسنتم لانفسکم وما انا علیکم بوکیل غفلت حکام وامرا وشرفای
اسلام زنده دلان ابناء وطن را دل کباب کرده است لکن معذرةً الی الله باید
امر بمعروف ونهی ازمنکر کرد خواه کسی بشنود یا نشنود بقوله تعالی اذ قال امة
منهم لم تعظون قوم الله مهلکهم او معذبهم عذاباً شدیداً قالوا معذرةً
الی ربکم لعلهم یتقون عمل باین آیهٔ شریفه مجالس حکیم نوشته ام بعنوان درس
وتعلیم حکیم بشاگرد وسؤال وجواب معلم وتلمیذ وجه سخن بعموم امرای اسلام خواه

شرقی باشد یا غربی سفید باشد یا سیاه مسمّی بلسان الصّدق که در جریدهٔ حبل المتین
هفته بهفته درج شود و آن چهل و هشت مجلس خواهد شد تا حال بیست و پنج
مجلس نوشته ارسال داشته ام بجریده حبل المتین تا حال مجلس پنجم خطبه حکیم درج شده
و باقی هم درج خواهد شد ان شاء الله در فهرست حبل المتین لسان الصّدق ذکر
میشود و در ذیل مجلس امضاء نتایج افکار الجدید و از آثار علم حقیر مقاله های نافع
به بنی نوع انسان بی امضا در جراید بسیار ذکر شده و سؤال و جواب مسائل
شتّی شده است و اگر حقیر قوی و جلی نویس بود و از اصطلاحات علوم و فنون
کامل مستحضر بودم هر ماه یک کتاب مینوشتم مرکب از ده هزار بیت که جمله نافع
و مفید بنی آدم باشد در امور دنیوی و اخروی که در ان لغو و عبث و نقالی
نباشد لکن رسم خطّم مکسّر و بد نویس است هر وقت چیزی بنویسیم باید پول
زیاد بدهیم تا کاتب با تأمّل بخطّ خوب بنویسد یا آنکه یک دوست شفیق مجاهد
نوشتجات بنده را تصحیح و تبییض کند آن است اخ العزیز الالمعی میرزا ابراهیم
المراغی که حال ترجمان ثانی کارپرداز خانهٔ بغداد است که در فتوغراف با بنده
مرسم شده است و با این زحمات آخری بنده شریک شده منهاج الطّالبین
و مجالس لسان الصّدق و این رساله دلیل المنهاج ایشان زحمت کشیده
بخطّ نیکو نگاشته است و در مصارف طبع و نشر منهاج الطّالبین و این
رساله در نفع و ضرر شریک شده است خدا ایشان را جزای خیر و تجارت
دنیا و آخرت عطا فرماید این ذات محترم پرهیزکار با چهار زبان خوانا و نویسا است
عربی و فارسی و ترکی و فرانساوی و قلیلی انگلیسی چون مدّت دوازده سال در
مکاتب عثمانی و فرانساوی در بغداد درس خوانده است با کمال عفّت
و دیانت و در ظلّ جناح مهربانی پدر ارجمند خود بزرگ شده و دو سال است
معلم فرانساوی و ترکی و عربی و فارسی اولاد حضرت مستطاب میرزا محمود خان

مستشار

مشاور الملک میباشد چون خود مشاور الملک پاک امین را دوست دارد و میرزا
ابراهیم را بخوبی شناخته از آنروا امسال ۱۳۲۰ در پانزدهم رمضان بترجمانی تابی
کارپردازی بغداد رسما بدوائر حکومت عثمانی تبلیغ نموده اند و با کمال عفت و درست
کاری بکارگذاری مردم مشغول است خداوند مساعی او را ضایع نخواهد کرد ان الله
لا یضیع عمل عامل منکم مقصود شرف انسان بعلم است و توحید و تقوی و نصیحت
بیر و فاجر از آن رواست که خاتم النبیین و سید المرسلین در یکی از سرایا با مراء
المجاهدین وصیت میکند که کسی را نکشید مگر بعد از انذار و تبلیغ و بیان و برهان از
بی جریح مرو ید پیر و عجوز را نرنجانید زنان و اطفال را نترسانید و درخت سبز را
عبث نشکنید و دیوار ایستاده را نمیندازید و زیر سقف کسی بی اذن داخل نشوید
و زرع و چمن خلایق را ضایع نسازید و در هر حرکات و سکنات خدا را بر خود ناظر
و یوم المعاد حاکم دانید و برضای او کار کنید که بشما نصرت داده شود انشاء الله از
آن جهت است در این مدتی که مسلمان شده ام لیل و نهار در اندیشه و فکر بودم که
پدر و مادر و اهل وطن خود را نصیحت و ارشاد کنم بآن راهی که حق دانسته و برای خود
پسندیده که عاقبت آن نجات است آن است که بپدر و مادر و برادر مکاتب
بسیار نوشته ام با نواع عبارات و امثال و براهین ترکی و فارسی و عربی و گاهی بحروف
ارمنی که شاید متنبه شده نور توحید را درک کنند و بعضی مکاتب مفصل بعض از
زوار اهل شیروان سپرده که خود بنفسه مکتوب را برده بقریه پدر بروی خطرا کلمه کلمه
بخواند و یکان یکان بفهماند آنچه عهد کرده بر آن عمل کرده برای من نوشتند که پدر
و مادرت مضامین مکتوب را شنیده گریه کرده هیچ نگفتند تا خود جواب خط را بنویسیم
سالها چشم انتظار بودیم که از ایشان مکتوب مسرت آمیز ایمان بیاید نیامد الا
آنکه در سنه ۱۳۱۳ پدرم شد رحال بسته از شیروان از راه تبریز و کرمانشاه آمد بغداد
در راه او را دزد زده اثقالش را برده و سر و دستش را شکسته بودند آمد در کنیسه

ارامنهٔ بغداد منزل کرده بخبر حقیر ارامنه اورا مداوا کرده ولوازم اورا کفایت کرده
بودند ملکم ارمنی در آنروز تازه ترجمان قونسل خانهٔ روس بود از روی حمیّت ملّی
ونخوت منصبی به پدر دلنوازی نموده جستجو کرده گویا مارا شناخته وبپدر
امّید ونوید داده که تو آسوده باش پسر ترا همراه تو روانه خواهم کرد بوطن خود
ولو پرنده باشد بقوّت چنگال شکار نموده بال اورا بریده بدست تو خواهم سپرد
یک روز من از جائی بخبر در دکّان نشسته بودم دیدم که قوّاس آمده که ملکم صاحب
ترا میخواهد از فحوای کلام مفهوم شد که پدرم آمده ببغداد عجائب این قصّه مرا
حیران گذاشت که شیروان کجا بغداد کجا مرد پیر ارمنی چون آمده الحاصل با
یک شخصی رفتیم خانهٔ ملکم در رأس القاریهٔ بغداد اوّل که مارا دید از روی تغیّر وتکبّر بروم
سخنان درشت گفت گفتم تو بمن خلاف قانون انسان سخن گفتی من ترا خارج
از صفت انسانی دانسته سخنان ترا گوش نخواهم داد من با تو کاری ندارم
ونه تو با من گفت تو بچه اندازه جسور میباشی و حال آنکه در خانهٔ من اسیر منی گفتم خدا
مرا حرّ خلق فرموده است و نه حقّ کسی را خورده ام که اسیر آن شوم گفت تو
بندهٔ پدر خود میباشی گفتم من حال پدر ندارم گفت پدرت اینجا حاضر است
وتو مکاتب بسیار نوشتهٔ آنهارا براه خود دعوت کردی اینک مکاتب
تواست دست کرده از میان میز مقدار بیست مکتوب از مکاتبی که بپدر
نوشته بودم بدستم داد گفتم اینها سند نیست در ذمّهٔ من که محکوم تو شوم
الحاصل کاهی بشدّت کاهی برخا کاهی بتهدید کاهی بنوید محاجّه ومحاکمه
شد آخر پدر را خبر داده آمد بحضور وقتی چشمش بمن افتاد اوّل تبسّم وبعد گریه
نمود دل فرزند کباب شد لکن دین را باید مثل جمره در کف دل نگاه داشت
ولو بسوزد از روی تجلّد تحمّل کرده که از وجناتم انکسار معلوم نشود بیک حال
که شرح آن احوال بقلم نیاید حاصل گفتگو بسیار شد با ملکم بترکی وعربی مردم بسیار

از یهود

از یهود و نصاری و اسلام در خانه و کوچه جمع شدند مجلس قریب چهار ساعت
طول کشید قریب غروب شد گفتم اگر این طور با من هر روز مکالمه و محاکمه
کنی دیگر با تو سخن نگویم حکومت محل این دعوا را فصل کند و این پیرمرد دیگر رویم
نه بیند پدر این سخن را شنید مضطرب شد بملکم گفت که دیگر متعرض این پسر
مشو مرا و اگذار با او که هر چه شدنی است میشود از روی این سخن معلوم شد که پدر مرا
خوب نشناخته است چون بیست و چهار سال او را مفارقت کرده بودم
و مرا قبل از بلوغ دیده بود در لباس و رسم ارامنه حال که مرا دید مردی متجاوز از حد
شباب و در لباس عربی و با او سخن نگفته بودم نه بترکی و نه بزبان ارمنی از آن رو
گویا در من متشکک بود خلاف حقیر آنروز مثل من و پدرم در بغداد مثل
یوسف و بنیامین بود در مصر خلاصه از منزل ملکم بیرون آمده آمدم بخانه و
پدرهم ایضا با جماعتی از مسلمانان و نصاری آمدند تا بدرب خانه پدرم داخل
خانه شد مردم متفرق شدند مدت یک ماه و چند روز نزد حقیر بود من حیث
اکل و شرب و مشتهیات و سیر و تفریح در بر آن بحسب التمکین و التوفیق کوتاهی
نکردم والله یعف عنا بما نسینا و اخطانا الحاصل وقت شب شد
گفتم ای پدر من فرزند شما هستم از خدا میخواستم شما را ملاقات کنم آنکه برای تو
نوشتم بزبان لطف و لین بتو بیان کنم وقتی که پدر مطمئن شد که بمطلوب
رسیده است آن از شادی گریست و من از حسرت شادی او بدیدار من بود
و حزن من بغفلت و هلاک آن گفتم ترا چه وادار نمود که شداید سفر را بخویش روا
دانسته از اقلیم باقلیم دیگر آمده در این کبر سن گفت وادار نکردم مرا مگر شفقت
و رحم چهار ماه است در این راه مستوحش دو چار محن کثیر شده ام در میان
انسان و وحشیان تا رسیدم ببغداد الحمد لله که رسیدم بمطلوب خودم تعب
و الم من زائل شد امشب براحت خواهم خوابید گفتم در حق من چه تصور کردی

که مهیج تو شده آمدی گفت تصور میکردم که مدتی است غایب شده و حقیقت حال معلوم نیست که فرزندم زنده است یا مرده سیر است یا گرسنه برهنه است یا پوشیده عزیز است یا ذلیل هر وقت نان و شراب حاضر شد عید و بهار آمد ترا یاد کرده و گریه کرده ام با همه این محن گفته ام فرزند رشیدم ندانم در دنیا بچه بلایا گرفتار شده است و از دین حق در رفته اهل دوزخ شده در آخرت معذب خواهد شد این احوال مرا مشوش کرده آمده ام بلکه ترا یافته نصیحت کنم و با خود ببرم بوطن عزیز با عزت زندگی کنی و در آخرت اهل جنت شوی و چشم من روشن گردد سبحان الله عجبا الرحم و شفقة الوالد گفتم ای پدر دلم بحال تو سوخت لکن خالق زمین و آسمان بحال تو مطلع و بشدائد تو شاهد است بتو عوض خواهد داد و اما از بابت من الحمد لله که دیدی من زنده میباشم و گرسنه و پریشان و عریان نیستم اینک مشاهده میکنی زندگی خانه ام و دکان و کارکار خانه ام و هم تنم درست و خدای تعالی رزاق حی قیوم از این بابت آسوده باشید و اما از بابت از دین بیرون شدنم از طفولیت مرا زکی شناخته و حال مرا بکمال رشد ملاحظه میکنی و چهار پنج زبان میخوانم و مینویسم و کتب و تواریخ سیر نموده ام و از حال امم و ملل خبردار شده ام بیقین از روی رشد راه راست اختیار کرده ام که آخر آن نجات و حیوة است و شما خط و سواد ندارید و ولی عمر گذرانیده پیر شده لابد رشد فطری در تو موجود است من الآن شما را بر عقاید دین خودم حکم قرار میدهم که بیقین از روی انصاف حکم خواهی کرد چون هر کس گوید در تحت السماء امروز از شما مهربان تر کسی هست هیچ عاقلی باور نکند پس من عقاید اصول دین اسلام را و اعمال تکالیف شرعی و قوانین مقرره شریعت مقدس محمدی صلعم برای تو یکان یکان بزبان ترکی فصیح بیان میکنم هر اعتقادی که موجب
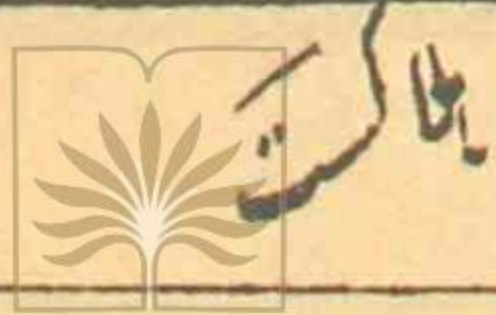
هلاک است و هر عملیکه عبث است و هر حدّ قانون شرع اسلام در نظر تو سُست است جزئی باشد یا کلّی بمن بگو تا برای تو مبرهن کنم و هیچ مطلب را نسنجیده تصدیق نکنید و نه با من مداهنه چون روز قیامت با این تقریر ترا گواه آورند و بر دیگران حجّت گیرند گفت بگو خدا ترا رحمت کند آنوقت در مدّت نه روز و شب اصول عقاید اسلام را باو تقریر کردم و تکالیف و فرایض و اذکار را بیان نموده ام حتّی در رکوع و سجود چه میگوئیم و شروط طلاق و نکاح و تجارت و معاشرت سیرت حسنهٔ اسلام را برای ان تقریر کردم و معانی را بترکی فهمانیده حتّی آداب اکل و شرب و خواب و بیداری در هشت سالگی میان من و پدر یک قصّه بود که غیر از خدا کسی نمیدانست آنروز در میان تقریر برای شاهد یاد پدر آوردم از دهشت میخواست گریبانش را پاره کند و آن قصّه این است که پدر من در سه فرسخی ده در جای بلندی اراضی و باغات دارد مثل ییلاق سالی سه چهار ماه در آنجا توقف دارند یکوقت من و پدر و زن برادر که تازه عروس بود در آنجا بودیم شب جمله در یک رخت خواب خوابیدیم پدر در وسط و من یک طرف و در طرفی زن برادر شب گویا در خواب یا بیداری در من حرکت شده و دست پدر بمن رسیده پدرم متوهّم شده بود و من بیخبر صبح دیدم روی پدر متغیّر است با پدر رفتیم بباغ مرا گرفته چوب زیادی زد گفتم گناه من چیست گفت گناه از آن بزرگتر که بزن برادر خود خیال کنی من از خجالت بخود پیچیده با چوب تر ساخته تر و خشک سوختیم این خبر ذکر نشده بود تا آنروز وقتی بپدر گفتم گریست گفتم ای پدر همان است از برای رفع این محذورات و وهمیات شرع مقدس محمّدی ص فراش مرد را از زن جدا کرده است غیر از زن نکاحی و لو پدر دختر باشد یا پسر مادر و یا برادر و خواهر باقی حدود شرع

وقس علی هذا بعد از این تقرات گفت ای فرزند اگر دین و آئین تو این است خوشا
بحال تو که در ان وبالی نیست ولکن مسلمانانی که من دیده ام اینطور نیستند گفتم
ای پدر من مقلّد افراد مسلمانان نیستم من بدین محمّد ص ایمان آورده ام عقاید و
اوامر او این است که ذکر شد هر که در ان ثابت و سالک شود ناجی باشد دیگر مرا
چه کار است که دیگران از راه راست نمیروند در هر قوم و ملّتی شقی و سعید هست
گفتگوی ما بر اساس دین است نه پیروان دین یا زائغین عن الطّریق پدر گفت
راست میگوئی گفتم ای پدر چیزی برای فرزند عزیزت پسندیدی خودت هم
بآن فایز شو گفت بموجب تقریر تو دین اسلام حقّ است ولی قریب هفتاد
سال از عمرم گذشته است پیروی عیسی نموده و او را ستایش کرده ام و حق
میدانم چون مرده زنده کرده است و کور و شل را شفا داده است و تمام اوصاف
الٰهی در آن موجود بوده است و اخبار شهادت میدهند بعد از این سن و احوال
کی توانم از آن رو گردانم عقلا قبل از من هزارها سال باو ستایش کرده اند منکه
از آنها عاقل تر نیستم گفتم کاش تو سواد و علم داشتی کارم بتو آسان بود ای پدر
انبیاء سلف که نام ایشان در انجیل و تورٰیة مذکور است و من و تو مقرّیم که آنها
بشر و مخلوقند نه خالق کاریکه عیسی ع کرده است همچنان آنها کرده اند مرده را
زنده کرده اند و مریض را شفا داده اند و معجزه و خارق عادات نموده اند تورٰیة
باین واقعات ناطق است حتّی بعضی از حواریّین صالح عیسی ع آنچه عیسی ع
کرده است آنها کرده اند که مردم توهّم نکنند و انسان را نپرستند و برای خدا
شریک قرار ندهند اینک انجیل است برای تو بخوانم عیسی ع در هیچ جا نگفته است
که من خدایم و خالق شمایم یقین تو باشد هرگاه جایز بود ستایش کردن غیر از
خالق زمین و آسمان را و اریاح و ارواح را انسان و حیوانرا و اشجار و اثمار را
ماه و خورشید و نجوم و انوار را خواه عیسی ع باشد یا موسی ع یا محمّد ص یا علی ع هم ملک

باشد

باشد یا جن انسان باشد یا حیوان زنده باشد یا مرده شایسته بود که انسان ستایش
پدر و مادر کند چون یقین و عین الیقین داند که یک قطرهٔ آبی بوده در وجود پدر از صلب
آن آمده برحم مادر و مادر او را در جوف خود از نوایب و صدمات و ظلمات
محفوظ داشته و برابر شدّت مرگ او را زائیده است سالها در چرک و
قذرات و عذرات آن مبتلا و از خون خود او را غذا داده و در شب خواب
راحت نکرده و سخن گفتن با و آموخته و نفع و ضر را شناسانیده است و کذلک
پدر شب و روز زحمت کشیده لوازم زندگی او را فراهم آورده و خوراک و پوشاک
او را کفایت کرده و علم و آداب آموخته و با صنعت و تجارت او را بی نیاز
ساخته تا بکمال رشد رسیده تمام آسایش او را مکمّل نموده برای آن خانه ساخته
و زن گرفته و سرمایه داده و علم معاش آموخته و دوست و دشمن را شناسانیده
اگر جایز بود که غیر از خالق سموات و ارضین را انسان اطاعت و عبادت کند
پدر و مادر احقّ بود از جمیع مخلوقات گفت ای فرزند حقّ پدر که چنین عظیم است
چرا با من موافقت نمیکنی برویم بوطن گفتم آمدنم با تو بوطن غیر ممکن است چون
خودت میدانی در آن حکومت خارج شدن از عقاید نصرانیّت جرم عظیمی است
و این خبر مشهور شده ستر آن محال است اگر با تو بیایم گرفتار پنجهٔ قدرت
قیصر شوم که آن هلاک من است و خالق خلایق و خداوند موجودات نهی
فرموده است که بدست خودتان خودرا در مهلکه میندازید از آنجهت معذورم
و آنگاه شما در وطن من حیث مال و جاه و خدمت بمن محتاج نیستی بلکه از من
مستغنی میباشی در امور زندگانی و اگر در اینجا بمانی من با تو نه موافق بلکه مطیع فرمان
بر باشم الّا در دین و ماسواه در خدمتت کوتاهی نورزم راحت ترا بر خود ترجیح
دهم و بروی تو اُف نگویم چنانچه حکم شارع مقدّس است گفت وقت
آمدن جمله اهل قریه جمیع بودند گفتند تو میروی در میان مسلمانان تلف میشوی

گفتم من کودک نیستم میروم بلکه فرزندم را پیدا کرده بیاورم حال آنها منتظر من هستند
من در اینجا حکیم گفتم یکدفعه ترک علاقه بکن عقاید اسلام و تکالیف شرع محمّدی را
خوب دانستی و برای من پسندیدی و شبهات و شکوک ملّت را منه بر تو روشن
گردید و شما پیر سال خورد شده گاه است اجل زود برسد مسلمان شو از قیود تثلیث
نجات یافته موحّد شوی و بحیوة ابدی فایز گردی والله وکیل علی ما اقول قدری
تحمّل کرده بعد ریش خود را گرفت و گفت من بعد از این سنّ از دین خود بیرون شوم
اهل و عیال و جمهور ابناء وطن من چه خواهند گفت لابدّم بروم اگر رسیدم بوطن
در کلمات شما غور خواهم کرد سُبحان الله العظیم و صدق الله حیث یقول انّك
لاتهدی من احببت ولکنّ الله یهدی من یشاء من دیگر الحاح نکردم بجهة او
لوازم سفر و بعضی هدایا خریده و خرج راه داده و از مکاری امین مال کرایه کرده و
بکرمانشاه توصیه نوشته یکدیگر را با چشم گریان وداع کرده روانه شد گویا رسیده
بوطن ده سال بود از آنها خبر نداشتم در سال ۱۳۱۷ سنه قدری وجه برای تذکار
با یکی از حجّاج شیروانی با خطّ دلنوازی روانه کردم و چنین عهد کردم با او که خود
آنمرد برود بدهد اگر پدر و مادر زنده میباشند خط را برای ایشان بخواند و از سلامتی
من خبر دهد و وجه را بایشان بجهة اطمینان خاطر تسلیم کند اگر فوت شده اند
بدهد بسیّد میر مهدی که از علمای شیروان میباشند که ایشان از بابت حقوق
امام بفقراء صرف کند بعد از یک سال جواب فرستاد که پدر و مادرت
فوت شده اند و وجه را بمحلّیکه معیّن کردی رسانیدم دیگر از برّ آنها دستم کوتاه
شده هر وقت از خدای تعالی برای آنها تخفیف عذاب میطلبم و حساب
آنها با خداوند است ان یعذّبهم هم عباده وان یرحمهم هو البرّ الرّحیم
کلّما قصصنا لکم صدق یشهد بذلك الارض والسّماء والله خیر
الشّاهدین قال تبارك وتعالی هذا بیان للنّاس وهدیً وموعظة

للمتقین

للمتّقین وللّه ملک السّموات والارض والله علی کلّ شیئٍ قدیر انّ فی خلق
السّموات والارض واختلاف اللّیل والنّهار لآیات لاولی الالباب
الّذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم ویتفکّرون فی خلق
السّموات والارض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا
عذاب النّار ربّنا انّک من تدخل النّار فقد اخزیته وما للظّالمین
من انصار در اینمدّت عمرم که اخلاق واطوار مخلوقات را ملاحظه کرده ام و
ملک روس و ایران و هند و ترک را و ملل و فرق بنی آدم را تفتیش نموده ام
و با وضیع و شریف و عالم و جاهل گفتگو کرده ام و با سفید و سیاه و عرب و
عجم همصحبت شده ام مثل فرقهٔ بابیّه ندیدم بی قید و بی پرده و دروغگو و مزوّر
در کلام جسور در ادیان و بی پروا از خدا و رسل و مجموع اطوار و سیرت آنها اگر
جمع کرده در عالم فرقی که من دیده ام هر کدام باشند در زشت سیرتی مثل اینها
نشوند ایشان در غربی کرخ بغداد مقامی دارند که در آنخانه در اطاق مخصوص
ادّعای ظهور کرده است و آن اطاق یک ارسی هفت یانه دربی است
رو بشمال غربی در آن یک میزی گذاشته و چند لاله بر روی آن در مقابل
یک قطعه نوشته الله ابهی و جلو اطاق طارمه ایست اصل خانه جمیع
ارکانش خرابه است از ترس اسلام و حکومت تعمیر نکرده اند الآن زیارتگاه
بابیهاست از ایران و اطرافش هر ساله گاه گاه مردها بزیارت آن مکان
می آیند بعضیشان صاحب ثروت از تجار و اهل در خانه و باقی از کسبه
از قلندر و درویش سالی میشود پنجاه شصت نفر خفیه و اشکار بزیارت
آن مقام میآیند و در نزدیک آن مقام مسافرخانه دارند و در بغداد و اطرافش
ظاهر و پنهان مشتبه و متّهم قریب به سیصد نفر میشوند جمله کسبه و غالب بی چیز
و عجم و قلیلی از عرب و بزعم ایشان همه چیز فهمند و لی جمله نافهم من ببزرگ و

کوچک ایشان گفتگو و صحبت کرده ام مجاور بغداد باشد یا مسافر شبها در خانۂ آنها ماندم کتابهای زرین ورق از مخادع در آورده با دست لرزان بمن دادند که اینجا را بخوان و آنجا را بخوان و حرص من مطالعه کردن جمله که سجیۂ حقیر است کتاب هرچه باشد که طالب دیدن آن شوم استقصا کنم شبهای دراز انقدر نشسته ام که اهل خانه جمله میخوابیدند من در مطالعه بودم وقتیکه چشم خواب آلود میشد نمک همراهم بود دستم با آب نمک کرده بچشم زده که اشک ریزد نعاس و کسالت بشوید باین نحو کتاب و رسائل آنها را مطالعه کردم و در دین خود با آنها مداهنه نکرده ام هروقت سؤال کردند که کتاب و آن رساله و فلان لوح را چون دیدی گفته ام آن عبث است این غلط و فلان کذب لکن فحش و لعن و سب نمیکنم کسی را چنانکه سجیۂ من است الا اگر در مقام احتجاج گویم الا لعنة الله علی الکاذبین و با کمال جهد و جهاد غالب کتب و اوراق و الواح و رسائل آنها را بدست آورده ام در دست هر مسافر و مجاور حضری و بدوی عرب یا عجم نسخه یا اوراق از نوشتجات ایشان دیده ام گرفته و لو کرا انها باشد چنانچه در صدر این رساله نگارش یافت از بسکه دیدم در آن دفاتر لاطایل دروغ و راست بافته اند و آیات قرآن مجید را متفرق ساخته اند و بغیر وجه ما نزل توجیه کرده اند از روی زیغ و ضلالت بمتشابه متشبث شده اند و محکمات کتاب را کنار گذاشته اند و اخبار ضعاف و احادیث کذب و اقوال دراویش و قلندران و عرفای مسمی بمجوس ملت را برهان قاطع شمرده اند عوام اسلام را مشوش و متزلزل الایمان کرده اند از آن جهت محض رضای پروردگار و جهادا فی سبیله کتاب منهاج الطالبین را نوشته ام از عقاید و اقاویل ایشان چیزی نمانده است که گویا در آنجا ذکر نشده باشد چنانکه در فهرست اشاره شد هر که آن کتاب را بخواند بجمیع حقایق دین

اسلام

اسلام و اباطیل ملحدان عالم مطلع خواهد شد و اما در گفتگو و مناظره و مباحثه و مجادله دروغ گفتن و بیشرمی ایشان تا انسان مطلع نباشد با خبار و آثار و با آنها صحبت نکند حقیقت دروغ گفتن آنها را نمیداند چون جعلیات و بافندگی دروغهای بقلم نیاید بنده در این بیست و پنجسال که احوال آنها را سیر کرده ام دروغ و راست آنها را موازنه کرده ام آن صحیح گوی ایشان در صد کلمه سی و پنج کلمه دروغ گوید و آن بسیار دروغ گوی ایشان در صد هشتاد و پنج دروغ گوید و در نزد پروردگار خود معذورم در این موازنه چون من در آن فرقه راستگو ندیدم اگر داشته باشند من با او ملاقات نکردم الا یک نفر از آنها در بغداد خورده فروش محمد تقی اصفهانی آن در صد ده دروغ گوید با من و با دیگری نداشتم لکن عوام محض و بُهل و بحت است و بسیار از کتب و الواح و بیانات علی محمد باو نشان دادم که خودش ندیده بود و یک یک دروغ و غلط و هذیانانش را برایش بیان کردم کانه له قلب لا یفقه و له مشاعر لا یشعر باو گفتم من در بغداد غیر از شما کسی را ندیدم که از روی میزان عقل و شرف انسانیت سخن گوید اگر از شما ها یک نفر که نزد شما بسیار عالم است و سخنور و حکیم است با حیا و بیاید ببغداد مرا خبر ده که با او قدری صحبت کنیم یکروز بگوشم گفت آن کسی که تو میخواستی آمده است دوکتر سالار الدوله پسر شاه است از علوم قدیم و حدیث با خبر و در لغت و حکمت ماهر در کاروانسرائی نزدیک مقام ایشان منزل دارد اگر خواهی با او صحبت کن بعد بمن بگو آنچه دیدی من از کتاب علی محمد باب از شئون خمسه از یک فصلیکه بمقدار چهارصد بیت میشد جمله باین نمط بسم الله الاسلط ذی السلطیات بسم الله الاسلط ذی المتسلطیات بسم الله السلط ذی التسالطیات الی اخره از آن یک ورقه بریده در بغل گذارده رفتم نزد آن دیدم مردیست مکلا موجوع قریب بسن پنجاه و پنج باریک قد وسط مایل بکوتاهی کم ریش اثاث حجره اش پاکیزه آثار ثروت نمایان

بود در مقابلش یک خادمی دست بسته ایستاده بدیوار چسبیده سلام کرده نشستم
جواب سلام و مرحبا گفت بعد سؤال کرد شما اهل کاظمین ع میباشی گفتم خیر بنده
اصلم از شیروان قافقاز است در بادکوبه درس خوانده ام و خدمت کرده ام و
ارمنی بودم مسلمان شده ام امروز زیاده از سی سال است در بغداد و عتبات
میباشم دین محمد ص خوب دینی است توحیدش نجات و تکالیفش حسنه و قانون
شرعش محکم ولی داخلهٔ اسلام مغشوش است احوال حکام و رؤسا مشوش
من همه را سیر کرده ام و خودم در طریق اصولی میباشم و از همه مشوش تر بابیها
و اقوال ایشان است من قریب سی سال است در بغدادم طبقه بابهای
قبل به از این طبقه است که می بینی من با آنها و اینها با بزرگ و کوچک ایشان
سخن گفته ام کسی از اینها ندیدم از روی علم و حکمت مکالمه کند هشت جلد بیانات
علی محمد و رسائل و ایقان و احکام و الواح بسیار از نوشتجات میرزا حسینعلی
دیده ام و فرائد و در ابو الفضل را مطالعه کردم دیگر نوشتجات کثیری از ایشان
خوانده ام جمله بی پا و بیکاره یافتم در آن دروغ و لغو بسیار و هر کس از ایشان
دیدم بیوزن و بی شعور من دون علم و حکمت گفتگو کنند و از دروغ گفتن پرهیز
نکنند الا یک نفر که خورده فروش است مرد عوام است ولی از دیگران راستگو
میباشد و گفته ام اگر کسی از عرفا یا علمای شما بیاید مرا خبر کن که با او ملاقات کرده
سخن او را بشنوم امروز شما را بمن نشان داده است که حال خدمت شما آمدم
نشسته گوش میداد تکیه کرد مقدار ده دقیقه ساکت ماند برای من قلیان و چای
آوردند بعد گفت اشتباه کرده اند من نیستم چون با آنها کار داشتم و در اینجا منزل
کرده ام و با آنها راه رفتم مشبوه شده ام دانستم که راه فرار یافته است گفتم
عجایب ثم عجب مناظره و مجادله مثل جنگ میماند کسیکه عزم میدان میکند و
پلیش خود فکر میکند و تدبیر میسازد و طرح میریزد و اسباب دفاع تهیه میکند تا

در وقت ملاقات خدا حکیه نه مساعده کند من هم امروز برای تو فکر کرده بودم و
همراه خود اسلحه آورده بودم لکن نشد متّکی بود بدیوار زانو نشست از روی تغیّر گفت
آقا برای من چه فکر کرده بودی گفت خواستم از شما سؤال کنم که بیانات علی محمّد چند
جلد و چه مقدار می شود در فکر فرو رفتم گفتم از دو چیز بیرون نیست لابد یکی خواهی
گفت اگر گوئی کتاب علی محمّد مثل انجیل یا تورته یا قرآن یک کتاب است خواستم بتو
بگویم که میرزا حسینعلی در ایقان خود نوشته است که آثار و آیات نقطه اولی زیاده
از جمیع کتب انبیاء است که مقدار بیست جلد در نزد من است و چه قدر در عالم
پخش و چه قدر تلف شده است و ایضاً من خودم هشت مجلّد از آنهارا دیدم و سه
جلد در نزد من از آنها حاضر است آنوقت شما ساکت و مغلوب میشدی و اگر میگفتی همان
طوریکه جمال اقدس نوشته است حقّ است مقدار سی چهل مجلّد است خواستم بتو بگویم
جمله آنهارا مطالعه کرده یا نه اگر میگفتی بعضی آنهارا خوانده ام خواستم بتو بگویم که جملهٔ
کلام او را ندیده چون او را حق دانسته از دینی بدینی رفتهٔ بلکه چند جلد از کتابهای آن
خوانده بنظر تو خوب آمده است لکن مجلّدات دیگر بسیار دارد که جمله کفر و لغو و کذب
و هذیان است آنوقت گفتم باز تو از روی انصاف خجل میشدی یا اگر میگفتی که جمله آنهارا
خوانده و سنجیده ام خواستم بگویم این ورقه از کدام مجلّد است گفت بده ببینم چیست
گفتم صبر کن تا سخن تمام کنم گفت بگو گفتم تصوّر کردم که از دو چیز یکی خواهی گفت
اگر بگوئی این کلام او نیست آنوقت اصل کتاب او را که مرکب از ده هزار بیت میشود
و این یک ورقی است از میان آن بریده اصل کتاب را بدست تو بدهم آنوقت باز
شما محجوب و مغلوب میشدی اگر میگفتی کلام او است خواستم بگویم معنی این کلمات
چیست ورقه را دادم بدستش قدری نگاه کرد خطّش بسیار ریزه بود گفت چشمم
خوب نمی بیند قدری خودت بخوان ببینم گرفتم از دستش خواندم بسم الله الاسلط
ذی المسلطیات بسم الله المسلط ذی المتسلطیات

بسم الله السلطان ذی الثنا الطیبات پنج شش سطر خواندم گفت بس است گفتم قدری
بشنو یکدو سطر باز خواندم گفت بس است گفتم کمی خورده حوصله کن و همچنان تا صفحه‌ای خلاص
کردم باز تکیه کرد در بحر تفکر غرق شد بقدر ده دقیقه سر بلند کرده گفت باید از اهلش پرسید
من نشستم با کمال انکسار بعد قدری گفتگوی متفرقه نموده بیرون آمدم خورده فروش مرا
دیده گفت چگونه دیدی قصه را برایش نقل نمودم گفت عجب است او را یکی از علماء
میدانستم گفتم کذلک هر آنکس را که تو فرید زمان دانی وقت امتحان آید و پرده از رویش
برداشته شود مثل این مشاهده خواهی کرد و الا در روز قیامت غشاوت از چشمت
برود آنوقت آنها را در تحت قدم خودت دیده باشی و ما الله بظلام للعبید
الحاصل از بسکه لاف گزاف زده اند و رسائل ملون بالفاظ عرفان بافی نوشته اند
و مکاتب از بلد ببلدی بیکدیگر ارسال نموده اند و یکدیگر را تعریف کرده اند که فلان عالم است
و فلان حکیم و پیشوای ایشان بقدری ایشان را بکلمات عالیه مغرور ساخته است که
مست شده اند بهوش نیایند تا حرف را درک کنند حتی در یکی از نوشتجات میرزا حسینعلی
گوید عظمت این ظهور را مشاهده کنید که نور علم او جمیع افراد این فرقه را احاطه کرده بنحویکه هرگاه علماء
علمای عالم جمع شوند یکی از ادنای اینفرقه نتواند مکالمه کرده غالب شوند از این اغراقات و اغرارات گوش عوام
الناس موافق و مخالف را پر کرده است و کسی تا حال متصدی بر اظهار اباطیل آنها نشده است
و بعضی بیخبرتان از اسلامیان همچنان باور کرده اند که در اینها عالمی هست صاحب
براهین و ادله آنست که وقتی که کتاب منهاج الطالبین را فرستادم به بمبئی که طبع
شود یکی از مسلمانان بی خبر آنرا دیده یا اوصاف کتاب را شنیده یا صاحب
غرض بعکس گفته است یا آنکه شرارهٔ زیغ ایشان قلبش را مجروح کرده نوشته بود و یکی از
دوستانم از تجار بغداد که کتاب فلان طبع میشود ولی میگویند قابل چاپ
نبوده است نوشته شده است و علما هم لازم نبود اعتنا کنند با اینها با علم
و سواد بسیار دارند بر آن رد خواهند نوشت و سبب ترقی آنها خواهد شد

و در نوشته

ودر نوشتجاتش مبتدا و خبر ندارد و در اخبار و احادیث بیجا تصرّف کرده است و شیر زن نه نوشته است مشت شیعه باز خواهد شد زحمت بیجا کشیده است هیچ بهتر از بی اعتنائی نیست والسّلام دوست من کاغذ را بمن نشان داد از غفلت خلق دلم سوخت گفتم جوابش را من مینویسم یک ورقه از کتاب احسن القصص علی محمّد که بزعم خود مثل قرآن نوشته است و دو ورقه از بیانات دیگر علی محمّد و دو ورقه از کتابهای میرزا حسینعلی و یک ورقه از کتاب صبح ازل بریده در سر آنها نوشته نمره گذاشته در پاکت گذاشتم و خطّ در جواب مکتوب واهی او نوشته ارسال داشتم و جواب آنرا تاکیداً خواستم تا حال جواب و خبر نیامده یا خطا باو رسیده است یا جواب بمن نرسیده است و در این رساله ذکر نمودیم که وقتی طبع شود ایشان و دیگران مطالعه کنند و عبرت گیرند جواب مکتوب او باین مضمون است عرض میشود جمله مصائب دنیوی و اخروی انسان از نسیان و بی خبری است کسانی که این اوراق را از خدا میدانند و قائلش را خدا و عالم بحقایق موجودات دانسته سجده میکنند آیا اینها را عالم میشود گفت کلّا نگوید الّا بی خبر چون بنده خبر دارم بمن جایز نیست که بگویم در آنها علمای با سواد است و اگر هست شیاطین اند در صورت انسان پس مرد موحّد باید دایم مجاهد باشد در دفع شیطان والّا در نزد پروردگار خود معذور نیست و این اوراق را از خود بیانات علی محمّد و الواح میرزا حسینعلی که بخط کاتب ایشان نوشته شده و از آن کتابها بریده ارسال شد که یقین کنید من از آنها خبر دارم و در منهاج از آن قراطیس بسیار نقل شده در آنجا با تأمّل مطالعه کنید حتّی یتبیّن لک صدق در جواب کلمات کاتب آن خطّ مختصراً عرض میشود ملاحظه فرمائید اوّل فرموده بودید قابل چاپ نبود عرض میشود من در این عالم اینقدر کتابهای قراطیس و زخارف و خرافات و کفر و زندقه مضلّ و مغوی هم چاپ شده است که کتاب منهاج نسبت بآنها نور اهل زمان است دوّم

نوشته بود علما لازم نبود امضا کنند عرض میشود امضا کننده ها علماء و فقهاء اتقیا
بلکه حکماء اهل بصائر هستند تکلیف دین و دیانت را خوب میدانند سیم گفته است
سست نوشته شده است عرض میشود کتاب مثل باغ یا قصر میماند مطبخ و هیزم
دان و ایوان و شاه نشین دارد و کذلک باغ جائی چوب جنگل نشانده اند و جائی
درخت مثمر و جائی ریاحین و جائی زمین خشک و جائی چمن زار انسان حکیم باید جمله را
سیر کند که زشت و زیبای آنرا سنجیده شهادت دهد یا نقصان را تکمیل کند و خرابرا
تعمیر چهارم نوشته بود شیرین نه نوشته است عرض میشود کلام حق بکام هر کس
شیرین نشود کاهست از برای بعضی امزجه شیرین و برای بعضی تلخ باشد آن عیب
شیرینی و تلخی نیست پنجم فرموده اند انها با علم و سواد بسیار دارند رد آن کتاب را
خواهند نوشت عرض میشود اولاً آنها در رد نوشتن و شواهد زور آوردن کوتاهی
نکرده اند و نمیکنند مقدار بیست کتاب و رساله در رد شیعه و کفر جمیع اسلام
از آنها دیده ام بلکه جمیع نوشتجات باب و بها و اتباعش رد اسلام است در
منهاج از آنها بسیار نقل شده است فاتلوها حتی یتبین لك صدق ما اقول
دوم بنده در آخر کتاب منهاج ایشانرا اخطار کرده ام که کسی اگر رد بنویسد بموجب آن
شروط نوشته نشر کند آنوقت علماء اسلام دانند که با آنها چه کنند سوم این چند
ورق را از کتاب علی محمد باب بریده در جوف ارسال شد ملاحظه کن اصل اساس آنها
این است اگر میان آنها علماء با سواد دین دار با خبر بود میدانست که اینها لغو و هذیان است
یا جمله جاهل اند یا ملحد و مزور یک کا و مرده را دفن کرده امامزاده قرار داده اند که
عوام را صید کنند پس کسی این دام تزویر را کشف کند و آن خر مرده را درآورد که مردم
بی خبر با خبر شوند که از آن گند متعفن فرار کنند حقیقت این خدمت است برای همه
بنی نوع انسان نه خطا ششم فرموده اند سبب ترقی آنها خواهد شد عرض میشود تا
حال کسی تجربه نکرده است و نه کسی با قلم شکم باطل آنهارا پاره کرده است که معلوم

شود سبب ترقی آنها میشود یا فنا و عدم آنها هفتم نوشته است تصرّفات بی جا در اخبار و احادیث نموده است عرض میشود اوّلاً غالب آن تصرّفات در صدد بیهوه فیها و وحدة الوجود بهاست که مفسد جمیع ادیان رسل کرام‌اند ثانیا غالب علمای سلف رضوان الله علیهم در آن تصرفات با من شریکند و ثالثا جمعی از علماء اتقیاء خصوص از عرب اهل لسان آن تأویلات را دیده حسن شمرده اند نه خارج از شرایع انبیاء هشتم نوشته است در جمیع نوشته تو مبتدا و خبر ندارد عرض میشود نویسنده هم ادّعا ندارد و ثانی بیخبر بودن از نحو و صرف دلیل نمیشود که هرچه گفته است بیجا گفته است چون ادّعای پیغمبری که نیست مثلا ملّای رومی عالم نحریر و شاعر ماهر و خطیب مصقع است که بعض کسان آن وقت شمس و مثنوی را میخوانند از حلاوت نظمشان وجد میکنند اگر یک نفر موحد دوغ فروش بازاری بی خبر از نحو و صرف و اصطلاحات علوم غامضه دیوان ملا را دیده نوشته است جان ده منم جان ستان منم موسی منم عیسی منم آدم مصوّر شد ز من الی آخره گوید این کفر است و شرک و قایل آن ملحد و زندیق یقین در محکمه خداوند که جمیع انبیاء حشر خواهند شد و حکم خواهند کرد که آن مرد موحّد بی خبر از مبتدا و خبر به از رومی با خبر است نهم نوشته بود مشت جمیع شیعه باز خواهد شد عرض میشود بنده ارمنی بوده ام اسلام را حق دانسته و راه شیعه را نجات ایمان آورده ام در آن عیبی نمیدانم آنست که جمیع حقایق دیانت را از آشکار شدن خجل نمیشوم و اگر در آن عیبی باشد که من خبر ندارم زود آشکارا شود به از پنهان است دهم فرموده اند به از بی اعتنائی چیزی نیست عرض میشود بنظر حقیر میرسد که بهتر از اعتنا نمودن و رسیدگی کردن چیزی نیست چون کسی که بی اعتنائی کند بموش و شغال باغش سالم نمیماند العجب ثم العجب این است که ایران بجزیرهٔ بحرین بی اعتنائی کرده و انگلیس بیک مشت رمل کویت اعتنا میکند ایران از

آن بی اعتنائی چه خیری دیده است و انکلیس از آن اعتنا کردن چه ضرر
کرده هر چیزیکه متنازع فیه است زود تصفیه شدن آن به از پشت گوش
انداختن است خوشا بحال کسانی که در دین ثابت بوده اند و در جهاد دل قوی
و در امور بصیر و بمواعد الهی امیدوار و در حیوة و سرور ابدی خود مطمئن نه در
بصیرتشان ضعف طاری شود و نه در عزمشان وهن و نه در ایمان و توحید شان
تزلزل کما وصفهم تبارک و تعالی وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر
فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله
یحب الصابرین وما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا
فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین فاتاهم الله
ثواب الدنیا وحسن ثواب الاخرة والله یحب المحسنین عرض میشود
در اثنای نوشتن منهاج از این قبیل اعتراضات بعض کسان بی خبر نموده اند
گفته اند چه کار داری رد این و آن میکنی یکی گفت این نان نمیدهد دیگری گفت
کسی گوش نمیدهد بعضی گفتند تکلیف تو نیست آن دیگری گفت برای چه
زحمت بیجا میکشی دیگری گفت غالب مردم از دین در رفته اند تو چرا تنها
با همه میجنگی گفتم امر بمعروف و نهی از منکر فریضه هر مسلم است معذرة الی الله
آنچه خیر دانسته ام میگویم شاید متذکر شوند مثل من با شما ها مثال قومی میماند
که وصف کرده است خداوند تبارک و تعالی اذ قالت امة منهم لم تعظون
قوم الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا قالوا معذرة الی ربکم
لعلهم یتقون پس هر کس میان خود و خالق خود تکلیفی دارد باید عمل کند آن
است هر گاه هر یک از افراد بابیه کتابی در رد نویسند بر تمام ملل و هزار ها
اخبار و اقاویل شاهد زور آورند و بر سر مناره ها فریاد زنند و اکثر اهل عالم بدور
آنان جمع شوند و دعوی ایشان را اجابت کنند و علی محمد باب و بهاء را خدا شمرده

سجده کنند و با قهر و غلبه غالب اقالیم را مسخّر نمایند و بنده را مثل برده در زنجیر اسیر کنند و با اهانت و حقارت اذیّت کنند و با هزار زبان بیانشان را برای من بیان کنند و عقاید باطنشان را آشکار سازند فما ازدادلی بصیرة فیهم و انا بصیر فی امری و یقین من دینی فاقول کما قال العبد الصّالح عمّار ابن یاسر لو ضربونا حتّی یبلغوا بنا سعفات الهجر لعلمنا انا علی الحق و هم علی الباطل ربّنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انّک انت الوهّاب مطلب چهارم جواب اراجیف یکی از بابیها متخلّص بنعیم یک ورقه نوشته است خطاباً بعلماء اعلام بعنوان سؤال و احتجاج مقدار صد و بیست بیت میشود طبع کرده در میان بابیها انتشار داده باین مقصد که گویا بجمیع علمای اسلام حجّت گرفتم کسی بمن جواب نداده است و لکن یقین است که کسی از علماء صالحین اثر ندیده است تاریخ ورقه سنه ۱۳۱۶ در این سال سنه ۱۳۲۰ یک ورقه از آن بدستم آمد و آن نامه سیاه باین مقاصد نوشته شده است علی محمّد باب و میرزا حسینعلی را در مقام پیغمبران صاحب البراهین گذاشته است و منکر ایشان را خارج از منهج توحید و ایمان و پیروان باب را در مقام مؤمنین بانبیاء و معرضین از میرزا علی محمّد و میرزا حسینعلی را در مقام کافر و مشرک فرض کرده است چند کلمه فارسی و چند کلمه از قرآن مجید باهم بافته و هر آنچه از زبان مؤمنان در عهد رسل در قرآن حمید ذکر شده است باقوال بابیها ربط داده از زبان آنها گفته است و آنچه مشرکان در عهد رسل در حقّ انبیاء و مؤمنین گفته اند در قرآن مذکور است از زبان اسلامیان در ردّ باب و اتباعش شواهد آورده است یک سبک شاعرانه ریخته است که مثل حبایل در مسالک و حفایر در مناهج و مصاید در ممر عوام و وحشیان گذارده با پردهای زیغ و اعراض پوشانیده و دانه تزویر بر آنها پاشیده که هر مرغ دام ندیده و حیوان گمشده و انسان نابینا از آن راه بگذرد

جواب اراجیف یکی از بابیها

لا بد خواهد افتاد فسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون والعاقبة للمتّقین
در کتاب منهاج الطالبین جمیع این اباطیل ردّ شده است و حبایل آنها را بریده است
و مصاید آنها را شکسته است و خفایا ایشان را آشکار کرده است و دانهٔ
تزویرشان را برچیده و استار اغراضشان دریده شده است هر که طالب تحقیق
این مطلب است آن نامهٔ مقدّس را مطالعه کند والسلام فقط در اینجا عمدهٔ ارکان
آن بنیان شرک را هدم مینمائیم که اعوجاج آنها معلوم شود بر خاص و عام حتّی اعمی و
اصم و بعد از آن آن نامه لفظا بلفظ نقل میشود و بعد از نقل تنبیهات چندی
نگاشته خواهد شد که هر کس از بابیّه مقدار ذرّهٔ حیا داشته باشد خجالت بکشد بلکه
هدایت یابد رکن اوّل مقصد اصلی از آن نامهٔ سیاه نوشته است هو الله تعالی
شانه خدمت علمای اعلام و عرفای عظام هر گاه عرض شود نفسی ظاهر شد اوّلا
اظهار امر و اعلاء نداء بشانی فرمود که گوشزد اهل شرق و غرب گردیده و نسبت
بخدا داده فرمود ان هو الّا وحی یوحی علّمنی شدید القوی کفت الله شهید
بینی و بینکم و باب الفتن بروجه ملل گشود و بنفوذ کلمه اش عالم را غلبه کرد و شریعة
اوّل را نسخ نموده و شریعت جدید تشریع فرمود بقانون عقول قادسته مقصود
جمیع انبیاء ظاهر شده است ندایش مرتفع و کلمه اش نافذ و حزبش غالب و تصرفش
در نفوس و آفاق مشهود عرض میشود این ادّعاها را ما دو قسمت میکنیم یکی آنکه ادّعای
نبوت و رسالت کرده اند که بما وحی نازل شده است قسم دوّم شریعت تازه
گذاشته موافق عقل و حکمت قسم اوّل گفته است نفسی ظاهر شد مقصود ادّعای پیغمبری
کردند این دروغ محض است ادّعای خدائی کردند و بصریح اللسان گفته اند
اننّی انا الله در بیانات خودشان از این قبیل اننی انا الله لا اله الّا انا القادم
القدام اننّی انا الله لا اله الّا انا القادم القدوم اننی انا الله لا اله الّا
انا القدام القدوم اننّی انا الله لا اله الّا انا القادم القدمان اننّی

انا الله لا اله الا انا القادم المتقدم مقدار هزار بیت باین وزن انی انا الله
گفته است غیر از قوافی دیگر وایضاً در جای دیگر به بیان صریح برای خود اسم برده است
وهو هذا قوله کل اسماء اسمه وهو لا اسم له کل نعت نعته وهو لا نعت له
باطنه کلمة لا اله الا الله وظاهره فی القران محمد رسول الله وفی البیان
ذات الله حروف السبعة ع ل ی م ح م د هر که این را برای عوام تأویل کند
بغیر وجهی که صریح الفاظ اوست خار ریش را سیاه کند والسلام واما میرزا
حسینعلی در یکی از الواحش گوید مشهد شعری الجمالی بانی انا لا اله الا انا
قد کنت فی ازل القدم الهاً فرداً احداً صمداً قیوماً ان یا اهل البقاء
اسمعوا ما یظهر من اطوار هذا الشعر المولهة المضطربة المتحرکة علی
ضیاء النور فی بقعة النور الی ان یقول یا ملل السموات والارض
لو تصغوا اذانکم لتسمعوا من شعر انی انه لا اله الا هو کان واحداً
فی ذاته وفی کل ما ینسب الیه مع ذلک کیف تعترضون علی هذا
الجمال در کلام فارسیش گوید ای بلبلان منم نه از یثربم ونه از بطحا ونه از عراق و
نه از شام ولیکن گاهی بتفرج در دیار سائرم گاهی در مصر گاهی در بیت اللحم
وخلیل وگاهی در حجازم وگاهی در عراق وفارس وحال در ادرنه کشف نقاب
نموده ام شما بحجب من مغرورید ولیکن از من غافل وهلم جرا از این قبیل
ادعای مظهر خدائی مثل وحدت وجودیها وملای رومی در آنجا که گوید
هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد * هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد * دل برد ونهان شد
که پیر وجوان شد نوح شد خلیل شد یوسف شد موسی شد عیسی شد
میگشت دمی چند بر این روی زمین او از بهر تفرج بالجمله هم او بود که می آمد ومیرفت
هر قرن که دیدی تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد دارای جهان شد
این رکنی که بنا کرده که کسی ادعای پیغمبری کرده است خراب شد دیگر هر چه در آن

ورقه برای دعوی ایشان شاهد آورده جمله مردود و باطل است و یعلم ذلك
کل من له قلب سلیم قسم ثانی این رکن ویران گفته تجدید شریعتی بقانون عقول
مستقیم نمودن است این یکی از آن قوانین شرع ایشان است قوله الکل زان
وزانیه دیة مسلمة الی بیت العدل وهی تسعة مثاقیل من ذهب وان عاد
مرّة اخری عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالك الاسماء فی الاولی وفی
الاخری قدّ لها عذاب مهین وقوله انّا احللنا لکم اصغاء الاصوات و
النّغمات ایّاکم ان یخرجکم الاصغاء عن شأن الاداب وباقی احکامش از کتاب
منهاج الطّالبین بخوان واز عقلاء اهل ادیان سؤال کن بگو در این شهر یک صاحب
ثروتی است هر روز یکی از دخترهای مردم را برده زنا میکند و نه مثقال طلا میدهد صندوق
دار بیت العدل میرزا حسینعلی بقانون شرع میرزا حسینعلی بهاء ما چکاره کنیم هر جوابی که بتو
گویند آنرا در جریده اعلان کن که بما هم برسد تا ببینیم چه گفته است رکن دوّم هم
خراب شد هر که در زیرش بود هلاک شد رکن سیّم گفته هست نوشتجات بسیار و
مجلّدات کثیر سخنان عربی و فارسی آیات گفته و عالم را تحدّی نموده فأتوا بسورة
من مثله عجز من علی الارض از کلمات آنها چند سطر نوشته میشود هر که فضول
مفصّل میخواهد منهاج الطّالبین را بخواند قوله وهو الله قد ارادمن مستسرّ
السّرّ علی السّرّ السّطر علی نقطة الباب تأویلاً آیة اخری وانّ الله قد انزله
بقدرته من عنده والنّاس لا یقدرون بحرف علی المثل دون المثل تشبیهاً
واز سوره دیگر وانّ الله قد جعل بفضله علی الحق بالحق حول الباب بابا
وانّا قد قدّرنا ذراعیه مبسوطتین فی العلم من لدی الذکر لو اطّلع علی
النّاس ما یدرکون من الحق امراً الا مزاراً ازاین واضحتر از بیان شئون
الخمسه ان اشهد انّه لا اله الّا هو وکل له عابدون انّا قد جعلناك جلالاً
جلیلاً للجاللین وانّا قد جعلناك جمالاً جمیلاً للجاملین وانّا قد جعلناك

عظاماً

عظاماً عظیماً للعاظمین وانا قد جعلناک نوراً نوراً للناورین در مضمون
دیگر مناجات او سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک وانک انت الطوی
ذوالطوائیین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک وانک انت المفرد ذوالقرادین
سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک وانک انت الترق ذوالترافئین
سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک وانک انت الرخی ذوالرخائیین
سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک وانک انت الحذث ذوالحذاثین
ازاین نمط گویا روزی دو سه هزار بیت میگفته است و قرآنی دیگر عجایب الکلمات
والالفاظ کالعجائب المخلوقات اگر بخواهی منهاج الطالبین را بخوان ایها الناس
این حلوای تنتنانی است تا نخوری ندانی چیست رکن و شقتان این است بسیار
خرابست و غالب هذیان بدنان محض بعقلای اهل عالم بگو نفسی ظاهر شده است گاهی گوید
خدایم گاهی پیغمبر گاهی مهدیم گاهی باب مهدی این کلمات را آورده است و
بسیار هم آورده است میگوید این معجز من است یا مثلش بیاورید یا بمن ایمان
آورید تکلیف ما چیست رکن ثلاثه ایشان ذکر شد اظهار دعوتشان و قانون
شرعشان و معجزشان در اینجا بس است هر که مفصل خواهد منهاج را مطالعه کند
حال اصل آن ورقه مزوّر عیناً اینجا درج میشود هر که ادنی شعور انسانی دارد از
کلمات خودش کذب و تزویر آنها را خواهد فهمید و هر که در آن نفهمد بعد از ختام
مقاله تنبیهات چندی خواهد شد که هر کس بفهمد و هر کس که آنرا نفهمد بایدش مرده شمرد
نه زنده والسلام نوشته نعیم این است هو الله تعالی شانه خدمت علمای اعلام
و عرفای عظام هرگاه عرض شود نفسی ظاهر شد اوّلاً اظهار امر و اعلاء نداء لسانی
فرمود که گوش زد اصل شرق و غرب گردیده ارباب قلوب صافیه ندا را حجت بالغه
دانسته بکلمه مبارکه ربّنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان امنوا بربکم
فامنّا ناطق شدند و کلماتش را ان هو الا وحی یوحی و علّمنی شدید القوی

فرمود و احکام و اوامرش را بنص ای شیءٍ اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم
نسبت بخدای متعال داده و بمدلول لو انفقت ما فی الارض جمیعاً ما الّفت
بین قلوبهم ولکنّ الله الّف بینهم باب الفت بروجه ملل گشوده و بمصداق له
دعوة الحق والّذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیءٍ الّا کباسط کفیه
الی المآء لیبلغ فاه وما هو ببالغه چنان جذب قلوب از جمیع طوایف فرمود که
از جان و مال در سبیلش گذشتند و بنفوذ کلمه مطاع عدا و ترک ملت مألوف و عادت
سالفه کرفتند و کلمهٔ طیبه اش را چون شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السّمآء
در قلوب ثابت و یثبّت الله الّذین امنوا بالقول الثّابت مثبوت فرمود و غلبه
قدرتش را بمنزله کریمه انّ الله غالبٌ علی امره ولکن اکثر النّاس لا یعلمون
اعلام کرد و بکلمهٔ قاهره انّا کنّا نستنسخ ما کنتم تعلمون تجدید شریعتی با قانون
عقول مستقیم از نکاح و طلاق و بیع و شری و نماز و روزه و معاد و معاش از کلّی و
جزئی از آداب ظاهره و اخلاق باطنه فرمود و بآیهٔ جامعه هو الّذی بعث فی
الامیّین رسولاً منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة
تربیت تمدّن ظاهری و تربیت تدیّن باطنی را برقرار داشت و سعی منکرین و اطفاء
معرضین بمصدوقهٔ یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم بر نورش افزود
و در ازاء زحمات لا نهایات بحکم اتّبعوا من لا یسئلکم اجراً از احدی اجر و
مزدی نخواسته است خلاصه امرش بکلمهٔ یرید الله ان یحقّ الحقّ بکلماته ثابت و
باشاره فأتوا بسورة من مثله عجز من علی الارض ظاهر و بنصّ فلله الحجّة
البالغة حجّت کامل و برهان بالغ شد در این صورت آیا قول معترضین موجب
ظاهر کتابش آن که انّ الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتّی یأتینا بقربان
تأکله النّار و یا توهّما انّهم ظنّوا کما ظننتم ان لا یبعث الله احداً و یا ادّعای
لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الّا اساطیر الاوّلین و یا انکار لن نؤمن

لک حتّی تفجر من الارض ینبوعاً و یا استهزاء انؤمن لک کما امن السفهاء و یا
استعجاب لولا انزل علیه ایة من ربه و یا تکذیب انّ هذا الّا افک افتریه
و اعانه علیه قوم اخرون مفید و مسموع است یا نه و همچنین آیا سزاوار است
که بر برهان اعظم میزان العلم حجاب الاکبر ایراد کنند که در حکایت موسی ان
هذان لساحران انّ نصب نداده بقاعده علم نحو و در حکایت زلیخا خاطئین
باید خاطئات باشد و در حکایت خضر جداراً یرید ان ینقض جدار اراده ندارد
و بر سیصد مقام آن اعتراض کنند از کلمات امرء القیس سرقت شمرند و مخالف و
معارض هم گیرند چون لا اعلم الغیب گوید جاهلش فرض کنند چون ساخبرکم غداً
فرماید عاجزش ببینند و چون قل الروح من امر ربّی بیان کند کلامش را مفید نیابند
چون اناکنا نستنسخ فرماید احکام توریة را ابدی و انجیل را سرمدی دانند چون یاتی
من بعدی اسمه احمد شنوند در انجیل غیر مذکور گویند و چون لکل اجل کتاب استماع
کنند مخالف توریة و انجیل فهمند چون یمحو الله ما یشاء و یثبت ببینند خلاف نصّ
کتاب خود ملاحظه کنند باری شخصی را که بعضی مجنونش خوانند و برخی ساحر و کاهی کذابش
گویند و وقتی شاعر تکلیف معاصرین ایام او چیست آیا مانند مؤمنین انا ظننا ان
لن تقول الانس و الجنّ علی الله کذباً ذکر نمایند و یا چون منکرین اانّا لتارکوا الهتنا
لشاعر مجنون گویند و همچنین معترف لکل اجل کتاب شوند یا توریة و انجیل را ابدی شمارند
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب را معتقد گردند یا انّ الله
عهد الینا را متمسّک شوند اعلموا انّ الله یحیی الارض بعد موتها را
مقر باشند یا ید الله را مغلول و باب هدایت را مسدود گیرند قائل کتب الله
لاغلبنّ انا و رسلی گردند و یا ناظر بمغلوبیّت و مقهوریّت مظاهر الهی شده
عدم ایمان میخواهند البته علماء و عرفاء جمیعاً خواهند فرمود که بمصداق الذین
یحاجّون فی الله من بعد ما استجیب لهم حجّتهم داحضة عند ربهم بعد اکمال

حجّت و برهان حجّت محاجّین عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط خواهد بود
بناء علی هذا عرض مینماید که مقصود کل رسل و موعود کل کتب بکل صفات و آثار
ظاهر است ندایش مرتفع و کلمه اش نافذ و حزبش غالب و تصرفش در انفس و آفاق
مشهود و احاطه اش در السن و افواه مذکور اظهار امر فرمود و حمل شدائد نمود و ربط
قلوب داد و ابواب الفت بر وجه ملل گشود تربیت نفوس کرد و تقلیب اخلاق
رذیله ناس باعمال طیبه داد و مطالب ستوده کتب آشکار ساخت احکامش
مُجری او امرش ممضی آیاتش در کمال نفوذ و مبیّناتش در نهایت باحاطه علمیه
حلّ غوامض مسائل ملل فرمود و بقدرت الهیه اعلاء کلمة الله بین السّلاطین
والدّول نمود منع مانعین و اعراض معرضین اورا از اراده باز نداشت و از
احدی اجر و مزدی نخواست حجّت بالغه برهان قاطع و اعتراض معترضین
بعد ما استجیب له باطل و داحض گردید باری ورقه آنجناب که یک خبر که هزار معارض
دارد چه کنیم ملاحظه شد معروض میدارد بحکم محکم و ما نرسل المرسلین الّا مبشرین
و منذرین ظهوری را که حضرت خلیل بنامش بیت ایل را بنا میکند و حضرت موسی
از ایامش و ورودش در ورقه ۳۳ مثنی متذکر میدارد و اشعیا بنامش و وقایعش در ورق
۲۴ و ۳۰ صحایف مینگارد و داود در ورق ۲۴ بمحل و مکانش تبریک میجوید
و یرمیا در ورق ۳ و ۳۱ بعهد تازه و تجدید شریعتش خبر میدهد و دانیال در ورق
۸ و ۱۲ تاریخ ظهورش تصریح مینماید و حزقیل در ورق ۱۱۷ از مقامش و سلطنتش
مژده میدهد و یوشع در ورق ۲ از احکامش ذکر میکند و یوئیل در ورق ۲و۳
از محل سکونتش و علاماتش آگاهی میدهد و عاموص در ورق ۴ بنی اسرائیل را
بملاقاتش مهیا میسازد و میکا در ورق ۴ از کلامش و حکمی در ورق ۲ از
جمع طوائفش دم میزند زکریا از ذکرش تسلّی و ملاکی در ورق ۴ از هیبت
روز ورودش انذار میفرماید و حضرت روح ۴ مرقس ۲۰ لوقا از خفای ظهورش

اظهار

اظهار میدارد و حواریین در چهار کتابش از ایامش اطلاع میدهد و یوحنا از وقایعش
تصریحاً مورخاً اعلان و حضرت ختمی مرتبت امت را بلقایش مبشر است
و منذر و حضرت امیر المؤمنین علی ع بر مراسم اعظمش ناطق است و ذاکر و امام محمد باقر
علیه السلام از اسم اعظم و تاریخش راوی است و معلن و لوح فاطمه ع از اولیاء
زمانش حاکی است و مبین و حضرت صادق ع از نام و کتابش مظهر است و
مخبر مولود معنوی تصریح باسم مبارکش میکند و شیخ محی الدین علامیش مطابق واقع
میگوید و رمز و ارشاد از نمودار برزگش بلسیر آید و مرشد نصیریان تجلی اعظمش شرح
میدهد و شیخ احمد الحسائی و سید کاظم رشتی و حضرت اعلی تبشیر ظهورش میفرمایند
و آفاق و انفس بجاء الحق وزهق الباطل ناطق و آثار و اخبار بحاء باجیبوا
داعی الله و امنوا بربکم گویا و ذاکر است نمیتوان انکار کرد الا آنکه بجزای
ما کسبت ایدیهم بگوئیم صدق الله العلی العظیم ختم الله علی قلوبهم و
علی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم در آخر قول خالصاً لوجه الله کلمه اظهار
میرود که وجود مقدس را که حق جل جلاله محض نطق بر تربیت امم و اتحاد عالم و تعلیم
اخلاق طیبه و تفهیم آداب حسنه و رفع فساد و تعمیر بلاد و رفع بدعت و تأسیس
ملت چنان قیام دهد که در ترقی عالم انسانی و اصلاح مفاسد نفسانی خود و اولیای
خود را فدا نماید و بکلمه مبارکه عاشروا مع الادیان بالروح والریحان اتحاد
امم دهد و بآیه عالیه لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم جهان را
یک وطن سازد و بحکم محکم کتب علی کل اب تربیة ابنه و بنته بالعلم والخط
و دو نهما فقر و جهالت را از عالم براندازد و بمنزله کریمه ان تقتلوا فی رضاه خیر
من ان تقتلوا قتل و فساد را از مدن و بلاد محو کند و بمصدوقه جلیله لیس الفضل لحبکم
انفسکم بل لحب ابناء جنسکم آئین خود پرستی و خودبینی را معدوم سازد و
بمنطوقه جامعه زینوا رؤسکم باکلیل الامانة والوفاء و قلوبکم برداء التقوی

والسنتکم بالصّدق الخالص وهیا کلکم بطراز الآداب لو انتم من المتبصرین علم و امانت و دیانت و صدق و تقوی را برافرازد و به تنزیل نبیل طوبی من اصبح قائماً علی خدمة الامم هستی عالم را روح جدید بخشد و با مر مبرم کون را مطالع الجود لمن تزیّن بالوجود اولیاء خود را برای ترقّی عالم انسانی با نفاق روح قیام دهد و بکلمه مبارکه انفقوا اذا وجدتم واصبروا اذا فقدتم انّ بعد کل شدّة رخاء و مع کل کدر صفاء حزب خود را تربیت فرماید و بمصباح اجعلوا اشراقکم من عشیکم وغدکم احسن من امسکم شبستان قلوب را برافروزد و بمنزوله کافیه لا تعرقوا نقود اعمارکم النّفیسه فی المشتهیات النّفسیّه ولا تقتصروا الامور علی منافعکم الشّخصیّه در هیاکل پژمرده جان تازه دمد و در صلح اکبر ملوک و اتّحاد السن و خطوط و صلح امّت با جمیع مذاهب و اطاعت رعیّت از سلاطین منتهای جهد مبذول دارد که این فانی دانی از بحر قطره و از شمس ذرّه شنو اند ذکر نمود از عرفاء و حکماء و اولی النّهی استدعا مینماید که اگر او را اعانت نمی نمایند اهانت نکنند و اگر عالم انسانیّت را مدد نمیدهند در صدد نباشند والسّلام علی من اتّبع الهدی العبد الفانی نعیم حرّره فی یوم اسفر سنه ۱۳۱۶ تنبیهات الاوّل صاحب قرآن مجید شاهد آورده است مثل معویه و یزید که از قرآن مجید و احادیث شواهد آورده اند در حقیقت خود شان و بطلان علی علیه السّلام و ضلالت حسین علیه السّلام و مثل دزد در حقیّت خود و بطلان قاضی پدر یزید بعد از آنچه خطبها خوانده و احتجاجها نوشته بعلی علیه السّلام و عالم را بتشویش انداخته در یکی از مکاتیبش مینویسد بعد از تهدید و تصریحی که تسلیم من شو از عناد و لجاج دست بکش و از روی بغاوت و شقاوت و حسادت با من مجنگ تا گوید فان ابیت الا سلوک سهل اللّجاج والاصرار علی الغی و الضلال لتعلم انّ هذه الایة انّما نزلت فیک و فی اهل العراق معک حزب الله

مثلاً قریۃً کانت آمنۃً مطمئنۃً یأتیھا رزقھا رغداً من کلّ مکان فکفرت
بانعم الله فاذاقھا الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون ملاحظه کن بعد
از شهادت علی علیه السّلام و غلبه پدر یزید و پریشان شدن شیعیان هر کس که در
قلبش شک و یا زیغی بود گفت پدر یزید این آیه را بحقّ علی و اتباعش صدق نوشته است
و وقتی که سر مبارک حضرت حسین علیه السّلام در میان طشت زر جلو یزید گذاشتند
گفت حسین هر وقت میگفت پدر من به از پدر یزید و خودم به از یزیدم امّا پدرش
با پدرم از در لجاج و احتجاج بیرون شد خدا در میان ایشان حکومت کرد پدرم را
برگزید امّا خودش را که بهتر از من میدانست گویا این آیه را مطالعه نفرموده است
قل اللّهمّ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممّن تشاء وتعزّ
من تشاء وتذلّ من تشاء بیدک الخیر انّک علی کلّ شیءٍ قدیر هر که در آن
مجلس بود و در قلبش مرضی بوده گفته است صدق یزید لکن خدا و رسولش و صالحین
از عبادش میدانند که خداوند ملک را بیزید نداده است کرامتاً له و نه حسین علیه
السّلام با اهل بیتش و جوانانش کشته شده و عیالش پریشان و دربدر اهانتاً
و عقوبتاً له و ایضاً خدا و رسولش بلکه مؤمنین اهل بصیرت بلکه امروز جمیع خلایق
بیقین دانند که پدر یزید خاطی بوده است و قائد فیه باغیه بوده است و علی ع
حق و در منهج قویم و هادی العباد و السّلام علی من اتّبع الهدی ثمّ از قصّه دزد و
قاضی را بشنو ای برادران ما بنی آدم جمله برادر هستیم یکدیگر را باید موعظه و نصیحت
نمائیم حال چند کلمه از سؤال و جواب دزد و قاضی عرض میکنم اگر از برادران ما میباشید
پند خواهید گرفت و اگر از ما نیستید پس مکلّف نیستید دزدی جلو قاضی را گرفته
گفت برهنه شو هر چه داری بمن بده قاضی گفت تو کیستی دزد گفت انا سارق
قاضی گفت از خدا نمیترسی دزد گفت اگر از خدا میترسیدم اوّل ترا میکشتم بعد
مالت را میبردم قاضی گفت تو حیا نمیکنی پیغمبر گفته است الحیاء من الایمان

دزد گفت پیغمبر گفته است الحیاء مانع الرّزق قاضی گفت استغفر الله واتوب
الیه چه گناه کرده ام که بدست این دزد گرفتار شده ام دزد گفت لا حول ولا قوّة
الّا بالله چه تقصیر کرده ام که این روده دراز بگیرم افتاده است قاضی گفت چرا
دزدی میکنی خدا فرموده است رزقکم فی السّماء وما توعدون دزد گفت خدا
فرموده نحن قسمنا بینهم معیشتهم قاضی گفت زمن عفو فرمائید خطا کردم
بی وقت از خانه بیرون آمدم دزد گفت مگر از نجوم خبر نداری قاضی گفت پیغمبر ص
فرموده است هر که اعتقاد بمنجم کند بخدا کافر شده است دزد گفت خدا گفته
است وبالنّجم هم یهتدون قاضی گفت برو خانهٔ خود قرار گیر روزی تو میرسد
مردم را آزار مکن دزد گفت من امشب از قرآن تفأل کرده بودم بدزدی این آیه
آمد لیس للانسان الّا ما سعی حدیثی دیدم در مشارق الانوار پیغمبر گفته است
تسارقون تصادمون بعزم دزدی از خانه بیرون آمدم قاضی گفت مرا آزار
مکن پیغمبر فرموده العلماء ورثة الانبیاء دزد گفت من هم از پیغمبر ارث دارم
پیغمبر فرموده است اهل قرآن اهل الله است من هفت قرائت را دارم والهم
جرا همه احادیث وآیات از قرآن بموقع خود شاهد آورده است که ثروت و
دارائی قاضی را ببرد فلیشهد الثقلان که آیات وشواهد آوردن بابهاء مثل
آن دزد میماند که ثروت ایمان وتوحید عباد را سلب کنند چنانچه با کمال آداب
وعلم وآیات واخبار مناظره واحتجاج دزدی بیجا وباطل میباشد وبحکم خدا
وجمیع انبیاء دزدی حلال نمیشود ابداً وهمچنین سقسطات بابهاء وآیات از
قرآن مجید شواهد آوردن ایشان بیجا وباطل است والله وکیل علی ما اقول
واما آنچه از انجیل وتوریة وصحف از زبان انبیاء واوصیاء وصالحین یا طالحین
شواهد آورده است جمله بغیر محل وبیجاست که دخلی بعلی محمد باب بیان کو
ندارد ونه بمیرزا حسینعلی مدّعی ربوبیّت مثل این ادّعا وشواهد آوردن بابهاء مثل

آن کو

آن کسی میماند که بگوید پدر من شتر بوده است گفتم چگونه پدر تو شتر میشود مگر تو از صلب
آن نمونه نشده و حال آنکه تو انسانی و آن شتر چون میشود گفت بلی من انسانم ولی
آن شتر بوده است گفتم بچه سبب و دلیل گفت چگونه نمیشود که موسی پشمش را وصف
کرده است و فرعون پشکلش را و عیسی کوششش را نشان داده است و دقیانوس
دمش را ابراهیم گردنش را دیده است و نمرود ساقش را و پیغمبر چشمش را روشن وصف
میکند ابوجهل لبش را بلقیس از شیرش خورده است سلیمان بکجوده اش سوار شده است
ایوب از پشمش خرقه پوشیده است زکریا مدرعه تو چگونه انکار میکنی گفتم
حقیقت پدرت حالا مرده شود و تو بگوئی که این شتر پدر من است و من پسر او
انسان و شتر سر جنبانیده باشاره تصدیق کند من باور نکنم که تو انسانی و پدرت
شتر و اگر انبیاء وصف کرده اند شتر را پدر و پسر آن شتر هم شتر است که دخل بپدر تو
ندارد که مثل تو انسان است نامش را شتر گذاشته غزالی در احیای علوم مثل گوید پسر این
کسی گوید که چهار پیش زده است و برهان ذلک من در هوا پرواز میکنم و حقیقت
پرواز کند شما باور مکن که چهار زیاده زده است تنبیه دوم جمیع فرق اسلام
معتقدند بقرآن مجید که کلمات آن از خداوند وحی شده است به پیغمبر آنچه در
میان دفتین است ولی یک مذهب را حق و ناجی دانند سنی و شیعه شامی و
عراقی خارجی و زیدی ثقفی و اموی عباسی و علوی و بابی و نصیری صوفی و حکمی
شیخی و بابی جملاً اینها از قرآن شواهد آورند بصدق مذهب خود و ما هم علیهم بعضهم
از روی زیغ و ابتغاء الفتنه و بعضهم از روی شک و شبهه و بعضی از ایشان
از روی علم و بصیرت مثل یزید و پدرش و حسین ع و پدرش مثل دزد و قاضی بابی و
اصولی هر کس حقیقت این قانون حکمت را خواهد که برایش روشن شود منهاج
الطالبین را از روی تامل و تدبر بخواند در احوال بابیه و سرائر عقاید ایشان
مطلع شود بعد از آن اگر فی الجمله بلسان عربی آشنا است قرآن را بخوف و تقوی

بخواند خواهد دید با بیها آنچه از قرآن استشهاد کردن جمله برعکس است مثل دزد باطل
با قاضی حق والسّلام علی من اتبع الهدی و دحض الباطل تنبیه سیم
قرآن مجید قصص و تاریخ واساطیر حکایت و شعر نیست بلکه کتابی است مرشد
بتوحید و اخلاص و اتباع الرّسل و اصلاح بنی آدم بمیزان الترهیب و الترغیب
آیهٔ بعد از آیه نازل شده است از امر بمعروف و نهی از منکر تعلیم و ارشاد و موعظه
و حکمت و در آن محکمات است و متشابه مجاز است و حقیقت استعاره است
و اشاره و فیه خاص و عام وعد و وعید آنست حضرت امیرالمؤمنین ع در نهج البلاغه
میفرماید سلونی قبل ان تفقدونی لو سئلتمونی عن آیة بعد آیة من
القرآن امکیة ام مدینة ابا اللیل نزل ام بالنهار امحکم ام متشابه عام
او خاص بما نزل لما نزل لاخبرتکم الخ پس آیات قرآن مجید را هر کس که در قلبش
زیغ و مرض است برای اغراض خودش شاهد آورد یا تأویل کند زهی بیشرمی است
و تنها این در دین مثل آن کسی است که هزار ذرع زمین خریده بود در خارج بلد
سه حد آن متعلق بشخصی بود قلیل التقوی و قوی پنجه هر ساله وقت شخم و زراعت
از اطراف آن زمین داخل ملک خود میکرد بعد از دو سال صاحب هزار ذرع دید
ملکش کوچک شده است در حیرت ماند دو سال دیگر رفت دید از زمینش نصف
کمتر مانده است و ملک همسایه وسعت یافته است آمد نزد همسایه گفت در این چهار
ساله چه شده است که ملکم کوچک شده است گفت ملک ملک خداست خواهد
پس کند خواهد جمع کند گفت جانم هزار ذرع چون چهار صد ذرع شود گفت مگر این آیه را
نخوانده انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها و همچنان این دزدان دین کسی با ایشان
بگوید که علی محمد باب ادعای خدائی کرده است گاهی پیغمبری گاهی امامت گاهی نائب
مهدی که معنی باب باشد و هذیان و کفریات و لغویات بسیار گفته است و از جمیع
علوم بی بهره بوده است اینک کتب و نوشتجات آن این است چرا مرید او شده اند

داز دین

واردین در رفته اید و بجدا مشرک شده اید گویند ما بقول خدا عمل کرده ایم انّا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنّا الخ والله عالم و شاهد است بابراهیم تنگه ساز گفتم که خودش را ابراهیم خلیل میداند است در اثنای محاوره با و گفتم سیرزا حسینعلی چنانچه مشهور است بی ریش بوده محشور با سفهاء و حکّام قلیل التّقوی گفت همین شهادت تو برای ما بس است که آنجناب را او وصف کرده است خدا من از روی تعجّب گفتم کجا گفته قوله تعالی یا ایّها الّذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتبیّنوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و از این قبیل در محاورات و مکالمات از آنها بسیار شنیده ام و در نوشتجات ایشان دیده ام واگر مناهج را بخوانید شما هم خواهید دید که اینها چه ملّتی هستند و چه سیرت و چه سجیّه دارند و السّلام تنبیه چهارم در قرآن مجید امثال و مواعظ است که خداوند تبارک و تعالی آن آیات را برای تنبیه مردم ذکر فرموده است علمای سلف و خطبای عرب در مواقع مناسب ذکر میکردند بعضیشان من دون مراعات لوازم ایمان و تقوی در مقام ذم و شتم یکدیگر آیه میخواندند مثل قول ابوموسی اشعری بعمرو عاص انّ مثلک کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث وان تترکه یلهث و عمرو عاص در جوابش گفت انّ مثلک کمثل الحمار یحمل اسفاراً این هردو یکدیگر را بصفت ذمیم شتم کردند و بعضیشان در مقام تنبیه و تفهیم مطالب متذکر میشدند بآیه قرآن مثل شریح قاضی روزی یکزن و یک مرد در محکمه او جهت مرافعه حاضر گشتند و در مجلس قاضی شخصی بود از اتقیاء ملاحظه میکرد که قاضی چون حکم خواهد کرد بعد از استنطاق و محاوره حکم کرد که حق با مرد است و زن محکوم ضعیفه با قرحهٔ قلب میگریست و همی اشک میریخت آنمرد مسافر دلش سوخت گفت اصلحک الله یا ایّها القاضی اما تری کیف تبکی قاضی گفت اخوهٔ یوسف جاؤا اباهم عشاءً یبکون مقصود را آن شخص فهمید که حکم تابع دلیل است نه تابع گریه و خنده

پس انقدر با بیها آیات از قرآن بغیر محل آورند در محاورات و نوشتجات برای
گول زدن عوام است والّا برای اہل بصائر خصوصًا اہل لسان عربی مبین گفتہ ہای
اینہا مسخرہ است چونکہ ادّعاء برہان لازم دارد گویند برہان دعوی توچلیت در
جواب ہیچ ندارند مگر آنکہ گویند روزی چند ہزار بیت کلمات و الفاظ بہم میبافت
مثل اینکہ در منہاج ہزارہا از آن ذکر شدہ است مطالعہ کنید ہر کہ آنرا برہان میداند
پیرو آن شود والسّلام تنبیہات صغیرہ نعیم گفتہ است در نامہ اش کہ جملۀ انبیاء
خبر دادہ اند عرض میشود خبر دادن انبیاء دو نوع است یکی گفتہ اند بعد از ما پیغمبری خواہد
آمد معصوم و موحّد صاحب معجزات و براہین مردم را دعوت کند بسوی خالق
سمٰوات و ارضین دوّم گفتہ اند مدّعیان کذّاب خواہند آمد بانواع حیل و بیانات
سحر نما مردم را دعوت کنند بشرک و کفر کہ آنہا مزوّران و دجّالانند کارہا خواہند کرد
کہ عوام را گمراہ کنند بلکہ خواص را ہم ایضًا چنانچہ در اناجیل مذکور است امّا معصوم
نبودہ اند محقّق است عند الطّرفین و معجز نیاوردند کہ خارق العادہ باشد مقرونًا
بالتّحدّی بلکہ سخنان بسیار ہذیان گفتہ اند در منہاج بخوانید کہ ببینید آن معجزہ نیست
بلکہ لغو است شقّ دوّم ادّعای خدائی کردہ اند و مردم را در شرک و کفر انداختہ اند
بلکہ بعض خواص را ہم ایضًا بشبہہ انداختہ اند بر اہل بصائر یقین شدہ است مصداق
قول انبیاء کہ آنہا دجّالان مضلّ و کذّابان مزوّرند اگر خواہی صدق و کذب مؤلف
بر تو معلوم شود محضًا لرضای خالق زمین و آسمان کتاب منہاج الطّالبین را
مطالعہ کن حتّی یتبیّن لک الرّشد من الغیّ دوّم گفتہ است عرفاء و شرفاء و
صوفیان صافی جملہ خبر دادہ اند آنہا غالبشان ہفتصد ہشتصد سال است
از درگاہ شریعت مقدّسہ راندہ شدہ اند جملہ وحدت الوجودیند کہ اوّل پیر ایشان
محی الدّین عرب است گوید سبحان الّذی اظہر الاشیاء وھو عینہا جمیع ذرّات
موجودات را شئی گویند موش و گربہ و سگ و انسان قاذورات و عذرات در جوف

النسان و سک عین محی الدین است به از آن است که بگوئیم عین خداست و باقی
عرفاء و صوفیان کاسه لیس او یند میرزا حسنعلی در مسلک آنها و علی محمد پیر وایشان
بقول خود و فی بیان ذات الله علی محمد چنانکه در مقدمه نگارش یافت سیم گفته است
اگر کسی بیاید چنین و چنان ادعا کند بعضی مردم بگویند دیوانه است و بعضی شاعر
تکلیف معاصرین چیست عرض میشود اگر طالب هدایتی و سؤال میکنی فصول
ثلاثه در اول منهاج الطالبین بخوان تا پیغمبر صادق از کاذب بشناسی و معجز از
سحر و توحید از شرک تمیز دهی چهارم نوشته مردم جمع شدند بعلی محمد از مال
و جان گذشته برای محض حق بودن او این دلیل اوهن من بیت العنکبوت است
پیر شما ملای رومی گوید متاع کفر و دین بی مشتری نیست جمع شدن مردم بر
یک چیز چند قسم است یکی از روی طمع یکی از روی تزویر یکی از روی شبهه یکی
از روی نافهمی محض هر چیزی یک حقیقتی دارد مرد بصیر نظرش بحقایق اشیاء است
نه بجمع و تفرق ناس حضرت امیر المؤمنین ع در یکی از خطبش میفرماید در حق اهل شام
و عراق عجبتُ من تفرقکم عن حقکم و اجتماعهم علی باطلهم حضرت امیر ع
اهل و لشکر خود را با آن بیان هر چه میخواست جمع کند و یک جهة سازد در
نصرت دین و جهاد و حفظ توحید و شریعت مقدسهٔ اسلام تکاسل میورزیدند
تا که بتنگ آمده در یک خطبه میفرماید چه بد مردمانی مبتلا شدم در تابستان بشما
میگوییم جهاد کنید میگوئید گرم است در زمستان جهاد خواهیم کرد در زمستان
میگوییم جهاد کنید میگوئید سرد است امّا خوارج در غی خود شان ثابت و در قتال
و جهاد مسلمین دل قوی از روی کوری و بدبختی با کمال شوق جان میباختند
روز نهروان یک مسلم شجاع یک خارجی را با سنان بهوا بلند کرد خارجی در
حین جان دادن این آیه را تلاوت میکرد عجلت الیک ربی لترضی ۱
و حال آنکه جمیع انبیاء و اوصیاء و اولیاء میدانند که خدا از ایشان راضی نیست

بلکه بر آن قوم ساخط است و دعای ایشان را نتیجه بر عکس است و کذلک آیات
خواندن با بها بعکس است والله وکیل علی ما نقول پنجم نوشته است
که امر کرده است بصلح و الفت با جمیع ملل و جنگ و جدال و نفاق را بر داشته است
لعنت خدا بر دروغگو باد صد فرمان علی محمد باب در کتاب احسن القصص تفصیل
سورهٔ یوسف بجهاد و قتال جمیع خلق موجود است حتّی جزیه و فدیه را منسوخ داشته
است این فرامین مضلّ و مغوی و مغرّر را در منهاج بخوان اگر بآن قانع نشدی اصل
کتاب موجود است بطلب مطالعه کن تا سیه روی شود هر که در وغش باشد
ششم اگر بالفت و محبّت امر کرده است با جمیع ملل پس اینقدر کتابها و
نوشتجات باب و بها و مردهٔ ایشان جمله بکفر و شتم و ذمّ اسلام چیست و یا
مقصود مزوّر شما ها هر کسیکه بابی شده باشد میگوئید باهم مألوف شده اند ای مرد
گناهکار مگر دزد و راهزنان باهم الفت ندارند هر قوم و ملّت هم کیش خود را دوست
دارند خواه شرقی باشد یا غربی سفید باشد یا سیاه فطرت و وجدان هر انسانی
باین شاهد است از خدا شرم کنید و بیچاره عوام را از راه بیراه مکنید اگر غیر از
این عالم بعالم دیگر معتقد نیستید اقلاً در این دنیا شرف انسانیت را حفظ کنید
چنانچه حضرت حسین ع بلشکر ابن زیاد خطاب میکند ان لم یکن لکم دین فکونوا
احراراً فی دنیاکم شما هم اقلاً از فرنگ و نصاری حیا کنید اینقدر چاپ و
لاف گزاف مزنید آخر این چه انسانیت است پارچه مخصوص معیّن را از پیش
روی چشم داران بگیران و ضعفاء بی علم میفروشید و ثروت ایشان را بیغما میبرید
و هر کس هر رنگ که بخواهد آن پارچه سیاه پوسیده را گاه میگوئید سفید است
گاهی سیاه گاهی حریر گاهی اطلس گاهی دیبای رومی گاهی شال کشمیری عقاید و
اقوال این قوم مثل این مثل است منهاج الطّالبین را مطالعه کن تا
که از عجایب اقوال ایشان و تناقض و اضداد عقاید ایشان در حیرت و تعجّب

پریشان

پریشان شوی والله هو المهدی الی الرشاد هفتم در نامه نعیم گفته نفس ظاهر
شده وندا کرده وگوش زد جمله اهل عالم شده است کلامی است لغو وعبث
جمله مردم شنیده اند خبر دجال وشیطان وغیلا نرا مرد خداپرست ازپی آنها نرود
واقبح ازهمه کسانی میباشند که آنهارا ندیده ونشناخته مرید وعبید آنها شده اند
عاقبت ایشان مثل قومی خواهد شد که وصف فرموده است خداوند تبارک و
تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمأن ماء حتی اذا
جائه لم یجده شیئا آیة او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج
من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها
ومن لم یجعل الله له نورا فماله من نور وخداوند تبارک وتعالی نهی فرموده
است مؤمنان را از اتباع امام مضل قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
لاتتبعوا خطوات الشیطان ومن یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر
بالفحشاء والمنکر اشد الفحشاء والمنکر واقبحها کفر وشرک والحاد
وجحود است واعوذ بالله من مضلات الفتن هشتم صاحب نامه
گفته است کلمات ونوشتجات باب وبهاء درعالم مشهور ومنشور است
بین موافق ومخالف دروغ بیشمارهاست قراطیس وزخاریف علی محمد باب
واتباعش پنهان ازخلق درمیان خودشان ارسال ومرسول میکنند مثل شیاطین
یوحون بعضهم ببعض زخرف القول غرورا وآن قراطیس لاطائل را مثل
کفر وشرک خفی وبغض وحسد درقلب مخادع پنهان داشته اند مثل بیهوش
داروی منتشر نسیم نتوانند نشان کس دهند یا بدماغ احمقی دمند مگر در خواب
باشد یا درجهل مرده که ازخواب بیدار نشوند مگر در روز حشر وذلک بالمرصاد
یوم لاینفع مال ولابنون الا من اتی الله بقلب سلیم نهم صاحب نامه
وجمله بابیه گویند باب حل جمیع مسائل کرده است ومحیط بجمیع علوم بوده

زهی بخبریست و بی شرمی بنده مقدار شصت مجلّد از کتب و رسائل و الواح ایشانرا دیده ام هیچ مجلس آنسو حلّ مسئلهٔ آنهارا ندیده ام که انسان بمیزان عقل تمیز دهد و بی عجز و نادانی اورا در مجالس و لیعهد با علماء تبریز دیدم و در منهاج ذکر شده بخوان شاید خجل شوید اگر از احرار باشید و الله المستعان و هم آنکه از قرآن مجید انتقاد کرده است متأسّیاً ببرادران خود نصاری مثل صاحب میزان الحق و طریق الحیوة و مذیل شاهی چنانچه میرزا ابو الفضل جرفادقانی در دُرَرِ خود و فرائد خود از اهل توحید منفرد شده باهل تثلیث پیوسته است جواب اباطیل او در منهاج داده شده است با بلغ البیان و اوضح البرهان فراجع ان کنت طالب الرّشاد و نعیم صاحب نامهٔ سیاه ایضاً دو سه کلمه از قرآن مجید ذکر کرده است از روی بی علمی و بی دینی و بی شرمی از روی تزویر از زبان نصاری که چنین گفته اند ان هذان لساحران و اوادان ینقض جداراً و انّا کنّا خاطئین آن نامهٔ نعیم را برای جناب مستطاب من اوتی الحکمة و فصل الخطاب شیخ شاکر بغدادی خواندم فارسیها پیش العربی با آیات متّصل تلاوت کردم و جناب شیخ چون از احوال ایشان با خبر است و از لغویات آنها شنیده و در کتب و رسایل ایشان دیده است تعجّب میکرد از بی شرمی اینقوم ضالّ مضلّ و تأسّف میخورد برای عوام خلق خصوصاً ضعفای اهل ایران میگفت ای بدبخت در هر سطری یک آیه بیجا و بی محلّ و بی ربط بغیر وجه ما نزل درج کرده عوام بیچاره ناشی از زبان عرب و بوجوه ادلّه و اصطلاحات علماء و خطباء و حکماء کی نجات یابند ازاین حبایل شیطانی الّا من عصمه الله و قال لی جزاک الله خیراً لقد جاهدتَ جهاداً فی سبیل الله و نصرتَ ملّة رسول الله صلعم فی کتابک منهاج الطالبین ارشاداً للعباد و تنبیهاً للمفسدین و انت فی هذا الجهاد فرید لم یسبقک احدٌ غیرک لان یهدی الله بک رجلاً خیر لک من کنوز الذهب و الفضة لانّ الانسان الموحّد جلیل القدر عند الله

لم یعادکم

لم یعادله فضة وذهب لذا قال تبارك وتعالی من قتل مؤمنا متعمدا
فکانما قتل الناس جمیعا فانظر لعظمة هذا الکلام المجید فی صفة المؤمن
الموحد جعل قاتل مؤمن کمن قتل جمیع الناس ظلما وعدوانا ومن القی
المؤمن فی الشرك وادخله فی الکفر کمن قتله وکذلك من هدی انسانا
الی توحید الله والاخلاص فی الدین کانما احیاه وله الجنة والرضوان
وحسن المآب فقلت له هذه الکلمات التی انتقدها هذا المضل
من القرآن العظیم ارجوك ان تبین وجوه معانیها حتی یتبین للعوام
الرشد من الغی قال سلمه الله کل هذا مذکور ومبسوط فی تفاسیر
العلماء ولا اظن ان صاحب هذه الورقة لا یشاهد احد التفاسیر لکن
استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله سیجزیهم الله بما کسبت یداهم
فقلت احب ان تکتب حتی انقله فی الرسالة لیکون ارشادا للاخوان
ورجما للشیطان قال حفظه الله افعل ما تحب خذ قلما وکتبه فی الساعة
حضورا منی لانه اصل العرب واهل اللسان وعالم بوجوه البلاغة والفصاحة
ولغة الشعراء واصطلاحات الخطباء وهذا ما کتبه کثر الله امثاله مخلصا
انتقل بلفظه بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی یوسف اعرض
عن هذا واستغفر من ذنبك انك کنت من الخاطئین قد یتوهم ان
الخطاب مع المؤنث فینبغی ان یقال انك کنت من الخاطئات وان السجع
دعاه الی التذکیر وهو ینافی الفصاحة لان مراعات السجع متاخرة عن
مراعاة صحة الاستعمال فی مقام الفصاحة ویندفع هذا التوهم بان الاستعمال
صحیح لوجهین احدهما ما قیل وهو ان المراد من القوم الخاطئین ای
المذنبین من خطأ بمعنی اذنب ویصعب هذا الوجه ان السوق یقتضی
ان هذا خطاب سیدها معها ویبعد ان یری لقومها خطاؤا ذنبا وهم

اهل ملۃ واحدہ والثانی انہ من التغلیب وجہہ ان جعل الشخص من جملۃ
المتصفین بوصف ابلغ من جعلہ متصفا بذلک الوصف وحدہ سواء
کان الوصف من اوصاف المدح وکان المقام مقام مدح کما فی انک
لمن المرسلین وفی وکانت من القانتین ام کان من اوصاف الذم کما فی
وکان من الکاذبین وانک کنت من الخاطئین اذ قد یکون فیہم من ھو
اعلیٰ مرتبۃ فی ذلک الوصف فتوہم انہ ھو ولأن فی الادخال فی الجنس
الممدوح او المذموم من الاشعار بزیادۃ المدح والذم مالا یخفی حیث انہ
ملاحظہ مرتین موصوفا بذلک الوصف منفردا او مجتمعا مع افراد کما قیل
فی نعم الرجل زید ولما فی جعل اہل ھذہ الوصف جماعۃ وصنفا معلوما
یشار الیہ بال من زیادۃ المدح والذم مالا یخفی ایضا وان اختیار الجمع المذکر
علی ما یختص المونث او مایعمہا من التنبیہ علی ان الوصف صدر عن کمال
عقل وجودۃ فکر واصابۃ رای وقصد وعمد مالا یخفی لان کمال الذکور
وشرفہم ونقصان الاناث وخستہم مالا یرتاب فیہ احد قولہ تعالیٰ
ان ھذان لساحران اعترض من فی قلبہ زیغ ولا اطاع لہ باللسان بان
ھذا مخالف لاستعمال العرب حیث رفع اسم ان ولم ینصبہ الجواب
ان ھذہ الایۃ قرأت بالتشدید ونصب ھذین وھو ظاہر لا یرد علیہ
شئ وقرأت بتخفیف ان ورفع ھذان وھو ایضا ظاہر لانہ یحتمل ان
تکون ان مخففہ واللام فارقۃ ویحتمل ان تکون نافیہ واللام بمعنی الا و
الرفع حینئذ علی الابتداء والاہمال فی ان المخففہ اعرف من الاعمال
کما ھو محررہ مبسوط فی کتب العربیۃ وقرأت تشدید ان وھذان بالالف
وھذہ القرائۃ ھی التی اعترض علیہا واجیب عنہا بانہا لغت بنی
الحارث بن کعب ھم یجعلون تثنیۃ الاسماء الاشارہ بالالف فی الاحوال

الثلاثة واجيب ايضاً بان ان بمعنى نعم وان اللام دخلت على خبر المبتداء الوجود ما هو في صورة ان الناسخة او التقدير مبتدا بينه وبين مدخوله وقد بسطوا الكلام فيهي في علم النحو فراجع ان كنت طالب حق قوله تعالى يريد ان ينقض اعترض بعض من لا يهتدي الى مزاجات الحقايق والمجازات بان الارادة لا يستلزم الشعور والاختيار فكيف يستند الى من لا شعور له ولا اختيار الجواب انها استفادت للمشارفة تنبيهاً انه لو لم يقم لتحقق انقضاضه اذ الافعال بعد الاراده تكون متحققة الوقوع بسرعة غالباً بخلافها بعد المشارفة في بادي الرأي هذا ولكن كما قال تبارك وتعالى انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي من يشاء وقوله تعالى افمن يمشي مكباً على وجهه اهدى ام من يمشي سوياً على صراط مستقيم وقوله تعالى ذلك مبلغهم من العلم ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بمن اهتدى والسلام على من اتبع الهدى مطلب پنجم ذكر اكاذيب اهل بيان كه بجرايد وسياحان فرنگ نسبت داده اند كه اين عنوان در جريده فلان فرنگى ثبت بود كه كشف احوال بهائيها كرده و بحقايق حقانيت ما مطلع بوده و از كتب سياحان صادق نقل نموده سبحان الله ما چه گوئيم در جواب اين نخبه و چون مردم را آگاه سازيم چاره نداريم مگر عين آن ورقه مطبوع در طهران بود او را در اين دليل المنهاج ذكر كنيم كه فرنگيها بخوانند و بعضى پست فطرتى ايرانيها تعجب كنند بلكه هر كه منهاج را بخواند از اين نامه در حيرت ماند و بعد از نقل آن نامه تزويريك تمثيل آوريم و سخن كوتاه كنم مقدمه اكاذيب اهل بيان فنجعل لعنة الله على الكاذبين شياد ان قلندران و راهزنان كه جمله پيروان باب و بيانند در دين و عقايد خلق بنظر نمى آيد راهى باشد كه نزده باشند و رنگى نمانده كه رنگ نكرده باشند گفته اند باب نعوذ بالله مثل قرآن بليغ بيان آورده ملاحظه شد كه هذيان و لغو است گفتند جهاد كرده عالم را مسخر خواهد كرد مخذول و مغلوب شدند گفتند

عالم بجمیع علوم بود هشت مجلد از بیانات او دیدم عاری از جمیع علوم و محروم از
نور حکمت بود باقی سی چهل جلد بیانات او و قس علی ذلک بعد گفتند که در حضور
علماء و امراء مسائل مشکله را حل نموده در تمام نوشتجات بیانیان که مجلدات
کثیر از بیانات مطالعه کرده ام در هر جلدی و نسخه که از آنها دیده ام هیچ محل حل مسئله
او را ندیدم و نه حکمت بیان آن بل عجز و جهل و خذلان آن در مجلس ولیعهد در سؤال و
جواب با علماء تبریز که مشهور عالم است آخر چند نفر از آن دنیا پرستان بعالم
منتشر شده حبایل شیطان را بدست گرفته بجهت صید عوام هر روزه یک رنگ
کاغذ و بیان لاطائل از اقلیمی باقلیم دیگر از بلدی ببلد دیگر میان آن خود غرضان ارسال
و مرسول میکنند که در شهر عکا بهاء چنین و چنان شده است دریاد کوبه بادظهور رو زنامه
نور امریکا بعکا رسیده خانه عشق آباد شده و اوامل ایران فوج فوج داخل بیان میشوند و بغداد
داد انا الحق میزند لندن لعل الواح میخواهند هند هدایت یافته نصاری نور علیسی را در مصر
و بیروت یافته اند یهود انبیاء بنی اسرائیل را و هلم جرا جمله دروغ ولاف گزاف نقالی
و قصه سرائی نان خوری و بطالی مثل این رنگ تازه که احوالات بیانیها را فرنگان در
جراید چنین نقل کرده اند و سیاحان اروپا حقایق ما را اینطور کشف نموده اند ای
حیله کاران ای عجوزه صفتان مکاره در کدام جریده این مزخرفات ذکر شده تا ملاحظه
شود اگر صاحب جریده از تحقیقات خود نوشته است تا کتاب منهاج الطالبین را
بدست او دهیم که بخواند و از اشتباه خود شرمنده گردد یا آنکه گوید یکی از مزوران باب
این مقاله را باجرت بمن داده که در جریده ثبت نمایم اینک این سندها در اداره
موجود است وای دزدان طریق سعادت این اخباریکه از سیاحان نقل کرده اید
از کدام کتاب است که بآن کتاب نظر کنیم و بصاحب کتاب بگوئیم که کتاب
منهاج را مطالعه کن تا سیه روی شود هر که در وغش باشد هر که دروغ و راست
این مقاله را بخواهد تحقیق کند کتاب منهاج الطالبین را ملاحظه نماید آنوقت باب بین

الکاذب

نقل مقاله دروغ از جراید فرنگ

اکاذیب بخندد یا باحوال این تیره بختان تعجب کند والسلام علی الموحدین
اهل البصائر صورت نقل مقاله از جریده فرنگ بزعم اهل بیان این است
عقاید مذهب جدیده ملت بهائیه دوازده کرور جمعیت دارد در این شهر و
اشنگتون دویست نفر تابع تعلیمات میرزا علی محمد هستند باین جماعت در ایران
بسیار ظلم نمودند عباس افندی با آن کفایت سری باطنی گفتگوی صلح مینماید مذهب
بهائی بدون آنکه مجالس داشته انتشار مذهب نمایند و آشکار صحبت کنند
تقریبا در مدت شصت سال دوازده کرور جمعیت حاصل نموده اند که آنها را
بهائی یا باصطلاح عوام بابی میخوانند بانی و مروج این مذهب را منفی و محبوس
نموده و اموالشان را ضبط کرده اند در سنه ۱۸۴۴ یعنی در همان سالیکه میلریت
لباس سفید پوشیدند و منتظر ظهور مسیح گردیدند که باسمان صعود نمایند در همان
سال آن کسیکه خود را مبشر ملکوت مینامید ظاهر گردید این شخص جوانی بود از اهل
شیراز اگرچه از اهل مدرسه نبود ولیکن بقدری با علم و عقل بود و فصاحت و
بلاغت بود که علماء و فضلاء و زهاد براو گرویدند و طالب اطمینان از ایشان
نمودند از بسکه میرزا علی محمد انتشار انوار نمود و مسائل مشکله مبهمه حل فرمود باین
سبب او را بهاء نامیدند که معنی نور باشد این کلمه رفته رفته تصغیر شد و محض
سهولت تلفظ بکلمه باب مبدل گردید و مؤمنین هم بابی خوانده شدند در ظرف
چند سال مریدهای باب بقدری زیاد شدند و بقدری این مسئله اهمیت پیدا
نمود که ملاهای ایران مضطرب و پریشان شدند و چون طایفه ملاها قوی و
مقتدر هستند از دولت خواهش نمودند که تعلیم کردن و صحبت کردن را
موقوف نماید چون این مطلب را قبول ننمود لهذا محبوس گردید و بالاخره شهیدش
کردند چند هزار نفر هم از اتباع تلف شدند و از قراریکه میگویند این اشخاص منتهای
درجه ذلت و مشقت و عذاب و شهادت را در نهایت انسانیت و جرأت

وروحانیّت تحمّل نمودند جانشین باب در سال بعد از شهادت باب بهاء الله که از
یک طایفه نجیبی بود اظهار من یظهره اللّهی فرمود از قراریکه میگویند چون همیشه
با باب بوده از بدو طفولیّت در جمیع شئون و مراتب فضلیّت بسیار تقوی داشتند
و بجمیع کمالات انسانیه متّصف بودند و هرکس از علماء و فضلاء ربّانی که قیام و
همّت مینمودند که بهاء الله با دلّه و براهین از این ادّعا منصرف نمایند چون بحضور سرّش
می آمدند از شدّت فصاحت و بلاغت و واعی زبیانات بهاء الله منقلب
گشته از مؤمنین و تلامیذ بهاء الله میشدند بهاء الله را با جمعی از مؤمنین بعکا نفی
نمودند عکّاء محلّی است که دولت عثمانی مقصّرین و متّهمین پولتیکی را حبس
مینماید در آنزمان عکاء محلّ مطمور و خرابی بود همیشه در روی امراض طاعونی فراهم
بود و این محقّق است که بهائیان این محل را بکلّی تقلیب و معمور نمودند و مسافرین
که بآنجا رفته اند در کمال مسرّت ذکر مینمایند که عکّاء و جمیع اطرافش را باغهای
سبز و خرم و چمنهای معطّر احاطه نموده است ادوارج برون که از اهل مدرسه کمبرک
میباشد در کتاب حکایت سیّاح قول سایر سوّاح و مسافرین را تصدیق مینمایند
و یک حکایت غریبی در خصوص زیارت بهاء الله که بانی این مذهب و عقیده است
و در خصوص عبّاس افندی که پسر بهاء الله و مروّج حالیّه این امر است مینگارد در
یک اطاق بزرگی که سطحش مرمر و محلّ تلاوت و انجام امور و محل جلوس بهاء الله بود
وارد شده مینویسد که در گوشه اطاق در روی نمیکت هیکل بدیعی موقّر و محترمی را مشاهده
نمودم آنصورت و آن هیکل که من مشاهده نمودم هرگز از خاطرم بیرون نمیرود اگرچه
از وصفش عاجز و قاصرم آن چشمهای جادو و مؤثرش گوئی که جمیع مافی الضّمیر انسانرا
کشف مینماید از جبین گشاده اش بکمال قوّت و قدرت ظاهر بود و از چین چهره اش
آثار سن نمایان بود و لکن آن شعاع محاسن مشکی بلند دلالت بر جوانی مینمود در محضر
آن کسی منبع تقوی و سرچشمه محبّت بود که جمیع سلاطین باید از روی او زیارت

نمایند و جمیع امپراطورها افسوس خورند در چنین محضری تعظیم نمودم بیک لحن ملایم عنایت
آمیز مرا بجلوس اشارت فرمود و فرمود در خصوص صلح عمومی الحمد لله فائز شدی
و بدیدن یک نفر منفی مسجون آمدی جز خیر اهل عالم و سعادت امم مقصودی ندارم
ولکن ما را مفتن و مفسد انگاشتند و مضل فرض کردند و مستحق سجن و اسیری
دانستند مقصود آنکه جمیع قبایل و ملل یک دین و مذهب بشوند و جمیع نفوس برادر
باشند تا آنکه رشتهٔ محبت در بین ابنای انسان محکم شود اختلاف مذاهب
موقوف گردد و ضدیت ملل مرتفع شود و این مطلب چه ضرری دارد بلی
چنین خواهد شد و این جدال و نزاعها بیهوده و بی ثمر و این جنگهائی که مایهٔ خرابی
عالم است مرتفع شده صلح اکبر جاری خواهد شد شما اهل اروپا آیا چنین چیزی را
لازم ندارید آیا حضرت مسیح از قبل چنین خبر نداده‌اند ولکن می بینیم که سلاطین و
حکام اهل ارض روز بروز خزاین خود را صرف تخریب و انهدام بنی نوع انسان
مینمایند عوض آنکه در ترقی و سعادت عالم بشریت بکوشند این جنگ و جدال و
این خونریزی و نفاق باید زایل و مرتفع گردد و جمیع اهل ارض باید خویش و نزدیک
گردند و یک طایفه شوند نه اینکه بوطن پرستی افتخار نمایند بلکه نوع پرستی را
شعار خود کنند و مایهٔ افتخار شمرند عدهٔ بهائیان واشنگطون تقریباً
بدویست نفر میرسد و بسیاری ازین نفوس عکا را دیده‌اند و هر یکی از ایشان
تصدیق قول برون را مینمایند و همچو قدرت و کفایتی را بعباس افندی
نسبت میدهند از بیان و اعتراف این شهود مختلفه معلوم است که منتها درجه
صورت الیکتریسته را که معروف بمقناطیس است دارا میباشد و مبداء
اصلی این مقناطیس که پروفیسر لوب که از اهل نوپورلستید شیکاغو کشف نموده
قلب است مادام جاکسون پاریسی بهائی که امسال زمستان را در این شهر بود
میگوید وقتی که من بحضور عباس افندی مشرف شدم دیدم که در وقت ملاقات

بکلی بخود شدم و بی اختیار و یقین دانستم که جمیع تاریخ زندگانی مرا چنان میخواند مثل اینکه در کتابی نوشته شده در مقابلش این کتاب مفتوح شده باشد ولکن رأفت و ملایمت عبّاس افندی بقدری بود که بکمال محرمیّت و اعتماد اظاهر مینمود و مادام جاکسون مطمئن شد که ایشان دارای علم مافوق بشری هستند و یا یک قدرتی که موهبت الهی است تکلّم میفرمایند میس الیس بارنی و جمیع اجزای میس بارنی و میس بارنی از جمله بهائیان هستند و میگویند که انسان در عکّا و هم در عائله و هم در مقام تمدّن و تدین بمقام یقین میرسد نظر باینکه محبّت و اتحاد و اتّفاق اسّ اساس و مرکز تعلیمات بهائیه میباشد و تعریف میکنند که تلامیذ در حینیکه دست از شهادت بر نمیدارند در روح محبّت یکی از یکی بالاترند در خصوص استدلال براینکه عبّاس افندی مرسل و مظهر من جانب الله است میس بارنی میگفت مصدق اخبار نبوی ص ظاهر و باتمام رسیده است و هم چنین مصادیق اخبار دیگر هم ظاهر میگردد و عبّاس افندی بیان این مطلبها را میتواند توضیح نمایند و یک بهائی دیگر از اهل واشنگطون که چندماه در عکّا بوده است یک دفعه واقع شد که نمایندگان هفت ملل مختلف و همچنین مذاهب متنوعه در سر سفره عبّاس افندی حاضر بودند وقتیکه میس هرلب که یکی از بهائیان است او هم در عکّا بود و خادم او که همراهش رفته بود در خدمت عبّاس افندی در سر سفره میس هرلب و سایر مهمانها نشسته این علامات و آثار شئونات ذاتی جبلی هستند و اثار شخصیّت از آنها ظاهر است عبّاس افندی درباره خود ادعائی ندارد مگر آنکه مظهر خداست مثل مرآتی اشعهٔ آفتاب را منعکس نماید گاهی بشارت و پیغام برسم تعلیقه برای تلامیذی که هرگز ندیده است میفرستد و این مسلّم است که این بشارت و نوشتجات همیشه مناسب و

موافق

موافق احتیاجات هر کس است (تعلیقه از عباس افندی) چند روز قبل یک تعلیقه به مِیس البرات استانس عیال استانس قاضی سابق و ندر که چند ماهی است که در اینجاست رسید بلسان عربی در روی یک کاغذ اطلس پوستی نوشته شده است از آهنگ این نوشته اینطور مفهوم میشود یا امة الله بر تو لازم است که منتها استقامت از تو ظاهر گردد و بر تو لازم که در امتحانات خداوند استقامت نمائی گوئی مستقیمة علی حب ربک الرحمن الی آخر اللوح این مذهب مروج مخصوص ندارد بلکه هر بهائی مروج است تجار ایران این بشارت را بجمیع نقاط متمدنه میبرند بواسطه یک همچو نفوس و شخص میرزا ابو الفضل پیرکی از ربانیین ایران ناظم مدرسه پونی ورسته هالکین هاشین در طهران بوده است و از قراریکه ذکر کرده اند اگرچه آن تاجر مبلغ ایشان بوده است بسیار مرد بی سوادی بوده است ولکن بقوه روح القدس جمیع ادله و براهین میرزا ابو الفضل را جواب کافی میداده و بیان خود را ثابت مینمود و جمیع ما یملک خود و مقامات خود را ریخته و بهائی شده و بالاخره مسجون و منفی شده است در هنگام صحبت میگفته اگر بهاء الله عباس افندی که بانی و مروج این امر هستند از این مردم بوده آیا شما تصور میکنید که من برای خاطر ایشان از آنها میگذشتم و این کارها را میکردم آنها ظهورات الهیه هستند که اخبار آنها در جمیع کتب سماویه مذکور است و بموجب تعلیمات ایشان نفاق و جدال مرتفع میگردد و صلح و صلاح جاری میشود و مردم خداپرست میشوند و بقوت محبت با یکدیگر برادر خواهند شد بهائیان مجالس مذهبی ملتی ندارند تکلیف ایشان این است که نوزده روز یک مرتبه مؤمنین را ضیافت نمایند در این مجالس آیات و الواح

تعلیقه از عباس افندی

ومناجات وبیانات مقدّسه تلاوت میشود وصاحب مجلس اگر فقیر باشد
یک شربه آب سرد میدهند والّا یک چیزی خوراکی وتنقل میدهند طبقه
کشیش ندارند وهیچ کسی حق حصول اجر ومزد در خصوص تعلیم ندارد واین تعالیم
مجّاناً داده میشود انتهاء مخفی نماند که این جماعت از خدا ورسول
علماء واتقیاء وعرفا وشهداء اخبار واقوال دروغ وراست برای تأیید
باطل خودشان آورده اند وهر خبری که مشعر بمدح صلحاء ومؤمنین
بوده است اورا تأویل کرده برای خود بسته اند وهر خبری که در ذمّ
مشرکین وظلمه داده شده براسلامیان نسبت داده اند بهمین تزویرات
عوام النّاس را بیراه کرده بلکه گمراه خودشان داخل کرده اند ودیگر
گویا کسی نمانده است که از او خبر جعلی نقل کنند مگر حکماء وعلماء فرنگ این
عصر چون دیده اند که گوش اهل شرق پر شده است که فرنگیها از همه چیز عالم
خبردارند واز حقایق همه اشیاء دنیا باعلمند از آنرو این خبر را از آنها نقل کرده اند
که مردمان بی چشم ازروی تقلید از ایشان قبول کنند ومن یقین دارم
این تقول است از زبان فرنگیان چون بنده اصلم از نصاری بوده از
سجایای ایشان بخوبی خبر دارم که آنها بدوستی ودشمنی کسی اگر چیزی
بنویسند لابد با تجید ومقدمه مینویسند که بهرکه اغراض باطنی آنها
معلوم نشود خصوصاً حکمای سیّاحین ومورخین این زمان صفحات
اوراقشان را باین ترّهات ملوث نکنند آن عجب وغلو وانفه که دارند
حتّی بعضیشان بدرجه بصدق صفای خودشان مغرورند که بانبیاء وحکمای
سلف طعن زنند کی این اکاذیب رذیلانه را بخود روادارند اینک صورت
آن نقل شده ملاحظه کنید وکتاب منهاج را مطالعه فرمائید واین مثل را
بشنوید مثل من وبابیها وبهائیها مثل آن سه کس میماند که بعزم سفر از خانه

بیرون آمدند راه سپار شده تا بساحل دریا رسیدند دیدند سفینهٔ در وسط
دریا سیر میکند بعلامت اشاره کردند کشتی آمد بکنار ناخدا گفت چه
حاجت دارید گفتند میخواهیم بفلان محل سفر کنیم گفت اجرت کشتی را
تسلیم کنید بیائید در کشتی گفتند ما درهم و دینار نداریم ولی هر کدام
یک هنر را دارائیم که بکار اهالی کشتی آید گفت چیست یکی گفت من
شش روز راه دور را می بینم دوّم گفت من از شش روزه راه صدا را
میشنوم سیّم گفت من سخن تلخ و سخت میگویم کشتی بانان مشورت
کردند که آن دو نفر بسیار مفیدند و سیّمی سخت گو بچه کار آید کشتیبانان
بآن دو نفر گفتند بیائید بکشتی سیّمی بی کرایه است نیاید جواب دادند
که ما سه نفر بعزم سفر از خانه بیرون آمدیم انفکاک ما جایز نباشد
کشتی بان بعد از تأمّل طمع بخیر کثیر از هنر آن دو نفر از کرایهٔ سیّمی صرف
نظر کردند گفت جمله بیائید جمله بکشتی آمده سوار شدند کشتی راه افتاد چند
روزی که در روی دریا سیر کردند که اطرافش زمین دیده نمی شد
کشتی بان رفته ببام کشتی باطراف نظر کرد دید کشتی وی چون کشتی نوح
در وسط دریا جز آب و آسمان چیز دیگر دیده نمیشد گفت امروز این دو نفر
بکار ما آید گفت بیائید بالا نظر کنید ما در کجا هستیم و ساحل در کجا
است هر سه تن آمدند ببام کشتی اوّلی بطرفی نظر کرده بعد از تأمّل و
طول نظر گفت جزیرهٔ مشاهده میکنم بس وسیع پر است از اشجار
و اثمار و انهار روی مرد مانش مثل روی آفتاب لباس ایشان از
سندس و حریر در وسط جزیره قصریست که نیست مثلش در بلاد میان
قصر ایوانی است عالی و رفیع فرش ایوان از مرمر سفید در وسط ایوان
تختی است از عود یا صندل بر تخت دختری نشسته است در سن

کمتر از چهارده در حسن بلش از ماه شب چهارده پارچهٔ حریری در دست
دارد مشغول خیاطی است کشتی بانان ازاین خبر مسرور شدند که از
قدوم این دو وجود مبارک سعادت دنیا و عقبی رو کرده است کشتی بان
بدوّمی گفت بشنو اینها چه ملّت و چه قوم و بچه لغت سخن گویند بر
خواسته بسیار گوش فرا داده گفت تا کشتی بان گفت چه شنیدی گفت
اهل این جزیره جمله مردمان مدنی صاحبان علم و حلم و وقار و سکینه میباشند
قلوبشان مؤتلف پاک از نفاق صلح دوست دشمن جنگ و جدال محب
نوع انسان یکدیگر را برادر خوانند بلکه جمله را یکتن شمارند باکمال
ناموس و شرف و صدق و صفا هر کس در کار خود مشغول بذکر خفی
میباشند نه سگی دارند بانگ زند نه شغالی که عو بکشد خیال از دست دختر
خیاطه سوزن افتاد بروی زمین مرمر و جرنگ صدا کرد و صدای سوزن را
شنیدم سیمی پایش را دراز کرده این بگون هر کس که دروغگو است حال
کتاب منهاج و دلیل منهاج نوشته شده نشر خواهد شد هر کس دروغگو
بوده دلش تنگ خواهد شد و هر که راستگو است پایش دراز و سخنش کوتاه
الا انسان یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر بحسب طاقته و هذا
ما استطعنا جاهدنا فی سبیل الله ماقول کما قالوا المؤمنون و انزله
تعالی بکتابه المجید لا یکلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت و
علیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا و لا تحمل
علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة
لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم
الکافرین این رساله در هشتم شوال بقلم آمد و در هیجدهم شوال
اختتام یافت با اشتغال بکسب معیشت بعد از این انشاء الله تعالی

مشغول

مشغول شوم بتحرير بقيه مجالس الحكيم لا يغرك الخرافات ايها الانسان ولا
يشغلك الترهات فاسمع موعظة الحسنة من لسان الصدق
وهو نتايج الافكار الصالحة والسلام
على من اتبع الهدى

از این کتابهای تازه چاپ که اسامی آنها در ذیل نگاشته میشود و از هر رقم
کتابهای دیگر عربی باشد یا فارسی از کتابخانهٔ مبارکهٔ آقای
حاجی شیخ علی محلاتی حایری طلب نماید
که بذریعهٔ پست ارسال خواهد شد.

كتب العربيه

الصحيفة العلوية والتحفة المرتضوية
جامع الادعية والزيارات
تبصرة المتعلمين في احكام الدين
معرفة اخبار الرجال للشيخ ابي عمرو الكشي
فهرست اسماء مصنفي الشيعة المشهور برجال النجاشي
المجتنى من الادعية المجتبى للسيد ابن طاوس
درر اللآلي تخميس قصيدة الازرية وملحقاتها
الشهاب الثاقب في رد ما افتراه الناصب
غرفة المعجزات في فضايل امير المؤمنين ع
عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب
منار الهدى في اثبات النص على علي

امامة ائمة الاثني عشر ع من كتب العامة
نجاة العباد
مناقب آل ابي طالب لابن شهر آشوب المازندراني
شرح تجريد المسمى بكشف المراد للعلامة الحلي
ديوان سيد حيدر حلاوي
ينابيع المودة في مودة ذي القربى
جواهر السنية في احاديث القدسية
لسان الصدق في الرد على النصارى
منية المريد في آداب المفيد والمستفيد
تقويم المحسنين واحسن التقويم لمولى محسن الفيض
قامعة اهل الباطل في الرد على من حرم اقامة عزاء مولانا الحسين ع

اعلام الوری للشیخ الطبرسی
جامع السعاده للفاضل النراقی

کتب الفارسیّه

ناسخ التواریخ شرح حالات حضرت سید الشهداء
معراج المحبّه در مراثی تمام شهداء کربلا
مجالس المواعظ والبکاء ازمرحوم حاجی
شیخ جعفر شوشتری
ملخّص گوهر مراد مسمّی بسرمایهٔ ایمان
جواهر الزّواهر در مراثی ومناقب
رسالهٔ وسیلة النّجاة از فاضل شرابیانی
اخلاق ناصری
سراج المنیر دراخلاق
جامع عبّاسی فتاوی آقای صدر دام ظلّه
مفتاح الهدایه فتاوی آقای صدر دام ظلّه
بدر مشعشع درنسب سادات موسی المبرقع
اسرار قاسمی
سرخاب درعلم رمل
انوار الشّهادة درحاشیهٔ مراثی وصال شیرازی
تاریخ بلوای هندوستان
حل المشکلات دراد عیه وطلسمات وجفر
مناسک حجّ

شفاء الصّدور درشرح زیارت عاشورا
مثنوی تنبیه الخواطر دراحوال مسافرآخرت
مثنوی نان وسرکه
مثنوی نان وحلوا
دیوان شمس مغربی
مقصد الطالب در اثبات اسلام عبد المطلب
وابو طالب علیهما السلام
کلیات خلاق المعانی کمال الدین
اسمعیل اصفهانی
اسرار التنزیل ازامام فخر رازی
مشکوة الانوار درصفات قرّاء قرآن
وشرایط قرائت قرآن وخواص آیات و...
قصص العلماء درحالات علماء امامیّه
شرح خلاصة الحساب
منتخب الحساب
کفایة الحساب
سرو وگل وفلکناز
لیلی ومجنون مکتبی
ترجمه زهر الرّبیع
مثنوی طاقدیس از فاضل نراقی
آداب الخادم والمخدوم
خاور نامه